

نوشته ذیل از آدرس "جنبش انقلابی مردم ایران" به تاریخ 3 سنبله 1400 به ایمل آدرس ما مواصلت ورزیده است و خواهان نشر آن در وبسایت ما گردیده اند. بعد از مطالعه این سند مفصل، تصمیم هیات تحریر "شعله جاوید" بر این شد که چون سند متذکره دارای اهمیت تاریخی است، لذا این سند را بدون کدام دخل و تصرف هم در وبسایت و هم در ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان (شعله جاوید) انتشار دهد. چون سند متذکره دارای اشتباهاتی نیز می باشد، ضروریست تا ملاحظاتی در این مورد داشته باشیم. در هر قسمتی که اشتباهی صورت گرفته، ما آن قسمت را با قوس [] نشانی نموده شماره می زنیم و در اخیر نوشته مختصراً به توضیح آن می پردازیم.

در افغانستان چه گذشت!؟

از افغانستان چه میدانیم؟

کلمه افغان از کلمه «Asvakan» یعنی سوارکار گرفته شده در زبان سانسکریت ریشه دارد. افغانستان کشور چند قومی است. واژه افغان در قانون اساسی سال 1302 در دوره پادشاهی ظاهر شاه در قانون اساسی گنجانیده شده و به معنی ملت افغانستان بکاربرده شده اگر چه سایر قومیت ها از کاربرد واژه افغان برای خودشان اکراه دارند و انرا مختص پشتون ها می دانند. در واقع افغانستان ماوای دو نژاد سفید شامل « پشتون ها و تاجیک ها و هزاره ها و نورستانی ها و نژاد زرد متشکل از « ازبک ها ، ترکمن ها ، قرقیزها و مغول ها» می باشد که سالیانی است در آرزوی تشکیل ملت واحده هستند. ترکیب جمعیتی افغانستان در نمایه زیر نمایش داده شده است

پشتو	تاجیک	ازبک	هزاره	12%.
43%.	27%.	9%.	9%.	سایرین

پشتونها عمدتاً در نواحی شرقی و جنوبی افغانستان هم مرز پاکستان برخی نیز در شرق ایران (و مجاور بلوچستان). تاجیک ها یا فارسی زبانان که فارسی زبانان عمدتاً شیعه هستند. ازبک ها ترک تبار هستند با ترکمن ها عمدتاً در فاریاب ساکن هستند. بزرگترین قومیت در افغانستان را پشتون ها یا پتوها تشکیل می دهند که پیشینه پشتون ها به سلسله غوریان یا گوریان در هند باز می گردد. اولین بار پشتون ها با قتل حاکم ایرانی قندهار «گرگین خان» به قدرت رسیدند. احمدخان ملقب به بابا سلطان بانی وحدت پشتون ها بوده است مذهب پشتون ها حنفی و وهابی هستند.

افغانستان اگر چه به قلب آسیا یا شاهراه معروف است اما از نظر جغرافیایی در خشکی و زمین محصور و به دریا راه ندارد. از نظر سیاسی کشوری که محصور در خاک است عموماً برای خرید همسایه ها مشکل زا می باشد زیرا کوشش دارد به بیرون راه یابد. افغانستان راه و دروازه سه منطقه آسیای میانه، خاورمیانه و آسیای جنوبی است. افغانستان در تاریخ 500 ساله اخیر هیچگاه بخشی از حاکمیت بخشی از ایران نبوده اما در چند دوره کوتاه تحت حمایت بوده است برعکس گهگاهی افغانی ها حاکم بر ایران شدند مثل دوران حمله تیموری و اشرف افغان.

افغانستان از نظر جغرافیایی در غرب با ایران، در جنوب و شرق با پاکستان در شمال با تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان همسایه است و از شمال شرقی به چین محصور است. افغانستان دارای 34 استان [ولایت] حدود 400 شهر (والکانی) دارد.

مساحت افغانستان 653 هزار کیلومتر [مربع] با حدود 39 میلیون جمعیت در قبال مساحت 850 هزار کیلومتر پاکستان با 230 میلیون جمعیت است. افغانستان در سال 1946 و پاکستان در سال 1947 عضو سازمان ملل شده اند. جالب است که تنها کشوری که به عضویت پاکستان رای منفی داد افغانستان بود. حتی پشتون های پاکستان روز استقلال پاکستان را برسمیت نمی شناسند و روز استقلال هند را به رسمیت می شناسند.

در دوره صفوی بخش غربی افغانستان تحت کنترل ایران و بخش شرقی تحت کنترل هندوستان هم زمانی حاکمیت ها در دوران صفویه بشکل زیر بوده است.

افغانستان	هند	ایران
تیموریان	گورتانیان	صفویان

در سال 1174 احمدشاه ابدالی امپراطوری ابدالی را در افغانستان بنا نهاد که بعد از امپراطوری عثمانی بزرگترین امپراطوری جهان اسلام در قرن 18 بود. تاریخ مدرن افغانستان در سده 18 میلادی با سلسله درانی (پتوکیان) که پشتون بودند رقم خورده است. پتوکیان مدت ها بر ایران بر بخش های ایران هم حاکم بودند که نادر شاه افشار آنان را بیرون راند.

در سال 1823 [1] انگلستان به افغانستان لشکر کشید و معاهده گندمک در سال 1879 منعقد که روابط خارجی افغانستان بر عهده بریتانیا قرار گرفت. اما بر اثر مبارزات مردم افغانستان در سال 1919 امان الله خان استقلال کشور را از انگلیس بدست آورد. بر اساس معاهده « دیورند » که با ابتکار انگلیسی ها به افغانستان تحمیل شد. 50٪ اراضی افغانستان به انگلستان واگذار که سپس بخشی از این در قلمرو پاکستان قرار گرفته و همین اراضی هم همیشه مورد مناقشه بوده است. مضافا افغانستان حدود 76 کیلومتر مرز مشترک با چین دارد و با منطقه ایغورنشین در ایالت سین کینگ چین همسایه است. حجم منابع طبیعی افغانستان (نفت، گاز، مس- زغال سنگ، گوگرد، سرب و منابع کای) حدود 1000 میلیارد دلار برآورد شده که دومین ذخایر مس جهان در افغانستان وجود دارد که قرارداد بهره برداری از آن در اختیار چینی ها قرار گرفته است.

باید دانست که پاکستان همیشه افغانستان را حیاط خلوت خود دانسته زیرا از یک طرف به منابع آبی که سرچشمه آن در افغانستان است نیاز داشته، از طرف دیگر اتحاد با افغانستان در مقابل هندوستان را برای خود لازم می داند و می خواهد از طریق طالبان و افغانستان به راه عبور بین ایران و هند دسترسی داشته باشد. بهمین علت قوم پشتون تهدید اصلی تمامیت ارضی پاکستان بوده اند و از قبل از جمله "شوروی" به افغانستان، چون پشتون ها با انگلستان مخالف بودند رابطه خوبی با روسیه تزاری و بعدها با پیروزی بلشویک ها و از آنجا که لنین هم قراردادهای استعماری تزار را باطل اعلام کرد افغانستان و رهبران آن با اتحاد جماهیر شوروی رابطه خوبی داشتند. ژنرال داوود مبتکر اصلاحات در افغانستان بود که با روسیه رابطه صمیمی داشت.

البته قانون اساسی مصوب 1946 [2] نیز نسبتا مترقی بود. در سال 1973 داود بر علیه ظاهرشاه که در مسافرت بود کودتای آرام کرد و قدرت را بدست گرفت گفته می شود حزب کمونیست افغانستان [3] از طریق شبکه نظامی خود او را در این کودتا یاری نمود.

بعد از ظاهرشاه روسای جمهور افغانستان بترتیب داوودخان- نورمحمد تره کی- حفیظ اله امین- ببرک کارمل- نجیب - صبغت اله مجددی- کرزای (دو دوره) و غنی بوده اند که جز سه نفر آخر همه کشته شدند. در دوران پس از سرکوب اول طالبان و برقراری نظام جمهوری دست نشانده امریکا برای اجتناب از قومی گرائی رئیس جمهور پشتون نسب اما دو معاون او از قومیت های مختلف انتخاب می شدند. فرمول ناموفق انتخاب رهبران بر اساس قومی گرائی و نه شایسته سالاری که براساس قرارداد سایکس- پیکو با تقسیم بندی جدید خاورمیانه برای نخستین بار در لبنان و بعدها در عراق و افغانستان عملی شده که همین موضوع یکی از علت های ناکارآمدی اینگونه حکومت ها بشمار می رود .

نگاهی به پیشینه چپ در افغانستان :

بررسی سوابق تاریخی نشان می دهد که نفوذ اندیشه های مارکسیستی در افغانستان به دوران زمامداری امان الله خان و جنبش مشروطه دوم بر می گردد که با تشکیل گروه جوانان افغان شکل گرفت و افرادی چون عبدالرحمان لودین، غلام محی الدین ارتی و میر غلام محمد غبار، که همگی از طرفداران سرسخت امام الله خان بودند، از اعضای اصلی این گروه به شمار می رفتند.

آنگونه که مصباح زاده، در کتاب «آغاز و فرجام جنبش های سیاسی در افغانستان» نقل کرده ، شاید یکی از دلایلی که عبدالرحمان لودین، تاج محمد پغمانی، فیض محمد باروت ساز و غلام محی الدین ارتی در زمان محمد نادر شاه اعدام شدند، به خاطر ارتباط آنها با شوروی بوده باشد؛ چرا که نادر شاه به وسیله برادر خود محمد هاشم، که در زمان امان الله خان سفیر افغانستان در مسکو بود، از این ارتباط مطلع شده بود.

عبدالرحمان لودین احتمالاً از طریق سردار احمد جان رحمانی و فقیر محمد خان که هر دو دیپلمات های سفارت افغانستان در مسکو بودند، با کمونیسم و اندیشه های کمونیستی و به تبع آنها با روسها آشنا شده بودند. سردار احمد جان و فقیر محمد خان در نخستین کنگره خلق خاور که توسط کمیته اجرائیه کمینترن «بین الملل سوم کمونیسم یا سومین کنگره جهانی کمینترن» در باکو پایتخت کنونی جمهوری آذربایجان برگزار شده بود، به نمایندگی از کمونیست های افغانی مخفیانه شرکت کرده بودند. از طرف دیگر برخی از نویسندگان افغانی بر این باورند که جنبش مشروطیت، حزب وطن، حزب جوانان بیدار، از جمله احزابی بودند که دارای اندیشه های مارکسیستی بودند. میر غلام محمد غبار و دکتر عبدالرحمان محمودی، دو تن از روشنفکران چپی که در ابتدا همکار و عضو حزب جوانان بیدار بودند، احزاب دیگری به نام حزب وطن و حزب خلق تاسیس کردند. حزب وطن تقریباً هم زمان با پیروزی کمونیسم در چین تاسیس شد و حزب خلق حدود یکسال بعد از تاسیس جمهوری خلق چین به وجود آمد. ولی برخی دیگر از نویسندگان چنین قضاوتی را فاقد هر نوع سند و گواه تاریخی می دانند و بر این باورند که این جنبش ها و احزاب، دارای اهداف و آرمانهای ملی و در مواردی قومی بوده اند و حداکثر ممکن است برخی از اعضای این احزاب دارای گرایشهای مارکسیستی بوده باشند. بدون شک ظهور علنی اندیشه های مارکسیستی در افغانستان، در دهه چهل همراه بوده که اولین حلقه های اندیشه های مارکسیستی در افغانستان توسط «نور محمد تره کی، ببرک کارمل و میر غلام محمد غبار» به وجود آمد. [4]

جامعه سوسیالیستی:

با این همه، آنچه که همگان بر آن اتفاق نظر دارند این است که اولین تشکیلات روشنفکری که به افکار چپ مارکسیستی گرایش داشت و در هسته های مطالعاتی مخفی گرد هم می آمدند، در دهه چهل خورشیدی شکل گرفت. طبق نوشته ظاهر

طنین در کتاب «افغانستان در قرن بیستم» ، کار اصلی روشنفکران این حلقه های مطالعاتی، عبارت بود از تبادل کتاب، آموخته ها و اطلاعات. در این حلقه ها، سه حلقه که به دور مورخ مشهور، میر غلام محمد غبار، نورمحمد تره کی، و ببرک کارمل گرد آمده بودند از همه معروف تر بودند.

مدتی بعد همین حلقه ها منجر به تشکیل حزب دموکراتیک خلق شد و گنگره این حزب به صورت مخفی در ۱۱ جدی (دی) ۱۳۴۳ خورشیدی در منزل نور محمد تره کی بر گزار شد و رهبران اصلی و علی البدل حزب انتخاب شدند و خط مشی عمومی و خطوط اساسی و اساسنامه حزب مورد تصویب قرار گرفت. البته خیلی زود غلام محمد غبار از این حزب کناره گیری کرد. حزب دموکراتیک خلق، «کپی برابر اصل حزب توده ایران» نیرومند ترین گروه چپگرا در افغانستان بشمار می رفت. [5] حزب دموکراتیک خلق هر چند که در سالهای اولیه، مانند حزب توده ایران به طور علنی از اندیشه های مارکسیستی سخن نمی گفت، ولی این را هم پنهان نمی کرد که هدفش ایجاد یک جامعه سوسیالیستی است.

طبق گفته عبدالکریم میثاق: «در آن وقت تمام طرحهایی که بود و گفته می شد، همین بود که ما می خواهیم یک حزب دموکراتیک را در این مرحله تاسیس کنیم. البته مسایلی از سوسیالیسم طرح می شد و اعضای گنگره تقریباً همه به نحوی با ادبیات سوسیالیستی آشنا بودند، البته نه با همان عمقی که باید باشد. در آنجا گفته می شد که هدف استراتژیک ما یک تحول دموکراتیک است و هدف نهایی ما ساختمان یک جامعه سوسیالیستی.»

حزب دموکراتیک خلق از همان ابتدای تشکیل، حزبی متحد و یکدست نبود و خیلی زود میان اعضای این حزب اختلافات اساسی بروز کرد و سر انجام به دو جناح «خلق» و «پرچم» اشعاب کرد. رهبری جناح خلق برعهده

«نورمحمد تره کی» و رهبری جناح پرچم برعهده «ببرک کارمل» بود. در زمانی هم که حزب دموکراتیک خلق قدرت را به دست گرفت، این اختلافت به اوج خود رسید که منجر به تصفیه خونین درون حزبی شد.

گروه ستم ملی

طاهر بدخشی یکی از بنیان گذاران و عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق بود که به خاطر تضادهای قومی با نور محمد تره کی و حفیظ الله امین درگیر شد و اختلافات میان آنها چنان بالا گرفت که سر انجام طاهر بدخشی از حزب دموکراتیک خلق خارج شد و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) را تاسیس کرد. اعضای این سازمان که به «ستم ملی» معروف شدند، اغلب از قوم تاجیک بودند، این سازمان با آنکه از اندیشه های مارکسیستی پیروی می کرد، ولی مشکل اصلی جامعه افغانستان را تضاد قومی و ملیتی می دانستند و اعضای این گروه به این باور بودند که پشتونها با «زور گویی و قلدری» مایه بدبختی سایر اقوام در افغانستان شده اند. بعد ها اختلافات در این سازمان بالا گرفت و این جریان هم دچار انشعاب شد و «سازمان زحمتکشان افغانستان» به رهبری طاهر بدخشی و «سازمان فدایی زحمت کشان افغانستان» به رهبری باعث بدخشی به وجود آمد.

فعالیت این گروه بیشتر در نواحی شمال افغانستان به خصوص در ولایات (استانها) قطنن و بدخشان متمرکز بود. خود طاهر بدخشی هم که این جریان را رهبری می کرد، از شهر فیض آباد بود، بدخشی که در دوران داوود خان به خاطر فعالیت ضد دولتی به زندان محکوم شده بود. با کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد، ولی چندی بعد به اتهام دست داشتن در «توطئه ضد خلقی» دستگیر و زندانی و چندی بعد هم تیرباران شد. بعد از کشته شدن رهبران این سازمان، سایر اعضای آن

در داخل و خارج از افغانستان پراکنده شدند و برخی از آنها به فعالیت نظامی روی آوردند، که مهم ترین آن تشکیل «جبهه ملیشایی صمد پادشاه» در بدخشان بود که اعضای این گروه بعد از پیوستن به دولت خلقی این جبهه را علیه مجاهدین به وجود آوردند.

جمعیت دموکراتیک نوین «شعله جاوید» [6]

بعد از حزب دموکراتیک خلق، بزرگترین جریان چپ‌گرای دیگری که در افغانستان اعلام موجودیت کرد، «جمعیت دموکراتیک نوین» معروف به «شعله جاوید» بود. این گروه ما ئویستی پیرو اندیشه های مائوتسه تونگ، بنیانگذار حزب کمونیست چین بود که ایدئولوژی انقلاب چین را سر لوحه برنامه های خود قرار داده بود.

آنگونه که خود اعضای جمعیت دموکراتیک نوین ادعا کرده اند، این جریان فقط چند ماه بعد از تاسیس حزب دموکراتیک خلق توسط تعدادی از روشنفکران چپ در کابل به صورت مخفیانه تشکیل شد. این گروه ابتدا به صورت مخفیانه فعالیت می کرد، ولی در سال ۱۳۴۸ [7] خورشیدی فعالیت خود را علنی کرد.

بعد از علنی شدن فعالیت جمعیت دموکراتیک نوین، این سازمان هفته نامه «شعله جاوید» را منتشر کرد و بعد از آن بود که نام این گروه به شعله جاوید معروف شد. هفته نامه شعله جاوید به صاحب امتیازی دکتر رحیم محمودی و با همکاری هادی محمودی فقط ۱۱ شماره منتشر شد و در آستانه انتخابات سیزدهمین دروه مجلس شورای ملی افغانستان این نشریه به علت حمله شدید به «مقام سلطنت» توقیف شد.

بر خلاف حزب دموکراتیک خلق که منظم ترین تشکیلات حزبی را در افغانستان داشت، جریان شعله جاوید هم از نظر تشکیلاتی و هم از نظر ایدئولوژیک ضعیف و فاقد برنامه مشخصی برای جامعه افغانستان بود. همین موضوع باعث شد که این جریان بعد از چندی دچار فروپاشی و اختلاف شود. به طور کلی می توان گفت که تمام جریان های چپ‌گرای دیگری که بعد از تشکیل حزب دموکراتیک خلق و جمعیت دموکراتیک نوین (شعله جاوید) اعلام موجودیت کردند، بیشتر آنها بیرون آمده از درون همین دو تشکیلات کمونیستی در افغانستان بودند.

اختلافات در این جریان چنان بالا گرفت که در همان مرحله اول حدود شش جریان انشعابی از دل این تشکیلات بیرون آمد. گروهی به رهبری برادران محمودی که بیشتر اعضای خانواده عبدالرحمان محمودی در آن جمع شده بودند و گروه های کوچکتر دیگری به رهبری اکرم یاری، مجید کلکانی، عثمان لندی و عبدالله مزاری، از عمده ترین جریان های بودند که به «شعله ای» های افغانستان معروف شدند.

حاصل عملکرد چپ در افغانستان فارغ از چند و چون بسیاری مسائل و معضلاتی که بوجود آوردند ارتقای نقش زنان در جامعه، تشویق آموزش و پرورش و برقراری یک نظام سلامت عمومی در شهرهای تحت کنترل و افزایش نرخ با سوادی بطوریکه نرخ با سوادی قبل از اشغال افغانستان 18.2 درصد بوده که در حال حاضر به 43 درصد افزایش که عمده ان محصول عملکرد دوران سلطه چپ ها بوده است.

نگاهی به عملکرد چپ افغانستان نشان داده که چپ افغانستان نیز مشابه چپ ایرانی ماحصل ستیز طبقاتی داخلی و منبعث از ساختار اقتصادی کشور نبوده بلکه اندیشه وارداتی با ساختار وارداتی بوده زیرا چگونه می توان باورداشت در ساختار اقتصاد زراعتی افغانستان دهه چهل و حتی امروزه اندیشه شریف سوسیالیستی بتواند راهبرد مردمی شود که هنوز در تاروپود

وجودشان ازدواج با دختران خردسال ده ساله و بچه بازی کودکانه شنیع متجاوزانه فتوای آمرانه دارد. با نگاه امروزین شاید اگر چپ افغانستان مستقل و عاقلانه رفتار می کرد باید از حکومت داود پشتیبانی او را برای فرایند توسعه و دمکراسی یاری می رساندند تا نهال آزادی شکل بگیرد و پروسه ملت - دولت در تغییر ساختار اجتماعی جامعه شکل گرفته آنگاه دست یازیدن به حکومت برای چپ معنی دار تلقی میشد. [8]

اشغال افغانستان توسط شوروی :

در سال 1978 حزب کمونیست خلق افغانستان [9] بر علیه داود کودتای خونین به راه انداخت و نورمحمد تره کی رئیس جمهور شد. مدتی بعد حزب کمونیست افغانستان در پاسخ به پرسش یکی از خبرنگاران پیرامون چگونگی نفوذ حزب در ارتش رسماً بیان داشت « ما حزب توده ایران نبودیم که اسامی نظامیان هوادار خود را در دفترچه یادداشت کنیم تا مقامات امنیتی رژیم بتوانند عناصر ما را شناسائی کنند لذا از دوران کودتای ژنرال داود حزب کمونیست از بازیگران اصلی بشمار می رفته است «؟! در تاریخ ۶ جدی/دی ۱۳۵۸ ش (۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ م) به فرمان لئونید برژنف رهبر شوروی، و بنابرخواست حاکمان کودتاچی حزب کمونیست افغانستان سپاه چهلیم اتحاد جماهیر شوروی از طریق مرزهای شمالی وارد افغانستان شد که سرانجام در دوران میخائیل گورباچف آخرین رهبر این اتحادیه و براساس توافق ژنو (فروردین ۱۳۶۷ ش/آوریل ۱۹۸۸ م) عقب‌نشینی نیروهای شوروی در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۷ (۱۵ می ۱۹۸۸) آغاز و آخرین گروه در ۲۶ بهمن ۱۳۶۷ (۱۵ فوریه ۱۹۸۹) از افغانستان خارج شدند. این جنگ بیش از یک میلیون کشته و نزدیک به پنج میلیون مهاجر و آواره بر جای گذاشت. گروه‌های مجاهدین که علیه دولت افغانستان و نیروهای شوروی فعالیت داشتند، مورد پشتیبانی‌های سیاسی و نظامی ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی، پاکستان، عربستان، کشورهای حاشیه خلیج فارس و ایران قرار داشتند و در مقابل دولت افغانستان مورد پشتیبانی شوروی و هند قرار گرفته بود. حمایت دهلی نو از کابل صرفاً سیاسی بود اما روس‌ها از دولت کمونیستی کابل حمایت سیاسی، نظامی و اقتصادی تمام و کمالی به عمل می‌آوردند.

جنگ افغانستان نقطه عطف مهمی در دوران جنگ سرد محسوب می‌گردد و همچنین سهم بزرگی بر پایان جنگ سرد داشت. به واسطه روند طولانی جنگ، جنگ افغانستان به «جنگ ویتنام شوروی» تشبیه شده و از دیگر نام‌های مشهور آن «تله خرس» می‌باشد. بدین معنی که غرب برهبری آمریکا برای به زانو درآوردن خرس «اتحاد جماهیر شوروی» عامدانه کوشش نمودند شوروی هرچه بیشتر در باتلاق این جنگ فرورود.

روابط شوروی و افغانستان

پیشینه کمک‌های همه‌جانبه اتحاد جماهیر شوروی به سرعت از سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) با استقلال این کشور از انگلستان، در دوران سلطنت امان‌الله شاه آغاز شد و همچنین اولین کشوری در جهان بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت. این پشتیبانی‌ها در زمانی صورت می‌گرفت که هنوز از انقلاب روسیه چندی نگذشته بود و هنگامی که حکومت تازه تأسیس روسیه، خود درگیر جنگ داخلی با طرفداران رژیم سابق تزاری معروف به روس‌های سپید بود. در آن زمان این کشور اقدام به تهیه سلاح‌های سبک، مهمات و تأمین زرادخانه، کارخانه باروت سازی، تعدادی هواپیما و «مطابق اسناد منتشره از منابع شوروی» مبلغ یک میلیون روبل طلا جهت پشتیبانی از مقاومت افغان‌ها در طول جنگ سوم انگلیس و افغانستان مصروف نمود، در موردی دیگر به دنبال ممنوعیت ترانزیت کالاهای افغان از خاک هندوستان «پاکستان کنونی»، با ایجاد معاهده‌ای، کالاهای افغانستان بدون پرداخت عوارض از خاک شوروی عبور می‌کرد. اتحاد شوروی مجدداً در سال ۱۹۴۲ مبادرت به تقویت نیروهای افغان با تهیه سلاح‌های سبک، هواپیما و تأسیس مراکز آموزشی در تاشکند «پایتخت جمهوری شوروی

ازبکستان» نمود. همچنین نظامیان شوروی و افغانستان همکاری‌های دائمی خود را از سال ۱۹۵۶ آغاز کردند که دلیل اصلی آن می‌تواند تسلیح پاکستان توسط آمریکا و عدم قبول آن کشور به فروش سلاح به افغانستان باشد و در سال ۱۹۷۰ با امضای یک موافقتنامه، اتحاد شوروی اقدام به ارسال مستشاران نظامی کرد.

مستندات بسیاری وجود دارد که رابطه ویژه شوروی با افغانستان بدلائل مختلف مدت‌ها پیش از اشغال شوروی وجود داشته بطوری که در دوران حکومت ظاهر شاه و داوود خان میلیون‌ها روبل کمک اقتصادی و نظامی بین سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۷ (۱۹۵۵_۱۹۷۸) در اختیار این دو دولت افغانستان قرار گرفته بود و جناح روسوفیل در میان رهبران افغانی همچون جناح انگلو فیل حضور قدرتمندی داشته است. در همین رابطه در دسامبر ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) معاهده‌ای پیش از شروع جنگ به امضا رسید که بر اساس آن دولت کمونیست افغانستان جهت پشتیبانی نظامی به اتحاد شوروی مجوز داد. در مجموع افغانستان در اکثریت امور اعم از نظامی، فنی، تجاری و غیره وابستگی کاملی به شوروی داشت و همین موضوع باعث تحریک مقامات شوروی برای بدست گرفتن حاکمیت افغانستان از طریق ایادی داخلی خود «حزب کمونیست افغانستان» شده بود. پس از روی کار آمدن جمهوری دموکراتیک افغانستان در ۱۳۵۷ شمسی، رابطه دولت افغانستان با اتحاد شوروی که در اواخر جمهوری گذشته به جهت اختلاف داوود خان و برژنف تنزل یافته بود را در ۱۴ آذر ۱۳۵۷ (۵ دسامبر ۱۹۷۸) با امضای یک معاهده دوستی دو جانبه از سر گرفته شد.

در ۱۲ تیر ۱۳۵۸ (۳ ژوئیه ۱۹۷۹) ریاست جمهوری ایالات متحده جیمی کارتر اولین دستورها را مبنی بر کمک به مبارزین «مجاهدین افغان» علیه حکومت تحت پشتیبانی شوروی را به امضا رساند. هدف ایالات متحده از این طرح که بر اساس تز زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا انجام می‌گرفت، کشاندن اتحاد شوروی به «تله افغانستان» بود. لیکن حضور نظامی روس‌ها در منطقه دارای سابقه‌ای طولانی در تاریخ است. در جریان رقابت‌های سیاسی_نظامی امپراتوری‌های بریتانیا و روسیه در آسیای میانه که به اصطلاح «بازی بزرگ» مطرح است، در سال ۱۲۶۴ (۱۸۸۵) منجر به درگیری نظامی با نیروهای افغان در دوران امیر عبدالرحمان خان در منطقه پنجده در شمال افغانستان شد که در نهایت با پیروزی قوای تزاری و تصرف نواحی جنوبی رود آمودریا به پایان رسید.

صرف نظر از رقابت‌های بازی بزرگ، به‌طور حتم از دلایل مداخلات نظامی روسیه در افغانستان و منطقه آسیای میانه پیروی از سیاست دستیابی به آب‌های گرم صورت گرفته که همین برنامه نیز توسط اتحاد شوروی مورد پیگیری قرار گرفت لیکن بیشتر با سعی بر اعمال نفوذ و تأثیرگذاری و مداخله در سیاست داخلی افغانستان. همان‌طور که عنوان شد توجه به منطقه در دوران شوروی نیز دنبال شد که از نمونه‌های آن ارسال میلیون‌ها روبل کمک اقتصادی و نظامی بین سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۷ (۱۹۵۵_۱۹۷۸) در دوران حکومت ظاهر شاه و داوود خان می‌باشد.

در بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) وقوع انقلاب اسلامی در همسایه افغانستان، ایران منجر به برکناری محمد رضا پهلوی پادشاه مورد پشتیبانی آمریکا شد و در همان زمان «آدولف دابز» سفیر ایالات متحده در افغانستان توسط ستیزه جویان «حزب ستم ملی» ربوده و در طی حمله‌ای که جهت آزادسازی وی توسط پلیس افغانستان و یاری مشاوران شوروی انجام گرفت به قتل رسید. قتل سفیر آمریکا تأثیر مهمی در تیرگی روابط افغانستان و ایالات متحده داشت. ایالات متحده در آن زمان ۲۰ کشتی نظامی در خلیج فارس و دریای عرب که شامل دو ناو هواپیمابر نیز می‌شد، مستقر کرد بود که یکی ناوها به‌طور ثابت در خلیج فارس به جهت تهدیدهای جنگی بین آمریکا و ایران مستقر شده بود. در ۶ فروردین ۱۳۵۸ (۲۶ مارس ۱۹۷۹) پیمان صلحی بین اسرائیل و مصر با پشتیبانی آمریکا منعقد شد، شوروی مشاهده نمود که موافقتنامه مذکور امتیاز بزرگی برای آمریکا محسوب می‌شود و می‌دید که این معاهده صرفاً نه یک موافقتنامه صلح میان متحد سابقشان مصر و اسرائیل مورد پشتیبانی

آمریکا، بلکه یک پیمان نظامی است به طوری که یکی از روزنامه‌های شوروی بیان کرد که اکنون مصر و اسرائیل «ژاندارم پنتاگون» شده‌اند. در مجموع آمریکا در آن زمان بیش از 50 هزار موشک به عربستان سعودی فروخته و همچنین منبع پشتیبانی شورشیان سلطنت طلب یمن شمالی در جنگ داخلی آن کشور ضد دولت ناصریست شده بود.

اقدامات شوروی پس از اشغال افغانستان

دولت افغانستان معاهده‌ای محرمانه در دسامبر ۱۹۷۸ (آذر ۱۳۵۷) به امضا رسانده بود که به موجب آن می‌توانست از قوای شوروی تقاضای کمک نظامی داشته باشد. تقاضاهای مکرر افغان‌ها در بهار و تابستان ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) صورت پذیرفت. در خواست‌های اصلی مبنی بر کمک به تأمین امنیت و یاری‌رسانی در مبارزه با شورشیان مجاهدین افغان بود که حاکمیت کودتائی کمونیست‌ها را نمی‌پذیرفتند. دولت افغانستان در ۲۵ فروردین ۱۳۵۸ (۱۴ آوریل ۱۹۷۹) تقاضای اعزام ۱۵ تا ۲۰ هلیکوپتر همراه با پرسنل مربوط به آن را نمود که دولت شوروی نسبت به درخواست افغان‌ها در ۲۶ خرداد ۱۳۵۸ (۱۶ ژوئن) همان سال با اعزام دسته‌های تانک، خودروهای زرهی و نیرو جهت حفاظت از دولت و همچنین فرودگاه‌های نظامی بگرام و شیندند واکنش نشان داد، همچنین یک گردان هواپرد بدون تجهیزات با هواپیما در ۱۶ تیر (۷ ژوئیه) به فرماندهی سرهنگ آ. لماکین به صورت پنهانی و در پوشش کارشناسان فنی در فرودگاه بگرام به زمین نشستند البته این نفرات مستقیماً تحت امر مافوق نظامی خود بودند و دخالتی در اوضاع سیاسی جاری نداشتند و در حقیقت نقش محافظان شخصی رئیس‌جمهور ترکی را بر عهده داشتند.

در آن زمان چندین سیاستمدار برجسته حزب کمونیست شوروی از جمله الکسی کاسیگین و آندره گرومیکو مخالف مداخله نظامی در افغانستان بودند. بعد از یک ماه مقامات افغان خواستار اعزام هنگ و یگان‌های بزرگتر را خواستار بودند. در تیر ماه دولت تقاضای اعزام دو واحد موتوریزه را نمود و در روزهای بعد اعزام سریع یک واحد هوایی را خواستار شدند. تکرار درخواست‌های بیشتر و تقاضاهای گوناگون تا دی ۵۸ (دسامبر ۱۹۷۹)، سه ماه پس از روی کار آمدن امین ادامه داشت. البته دولت شوروی عجله چندانی در اجابت خواسته افغان‌ها نشان نمی‌داد که چه بسا به دلیل عدم تمایل اولیه مقامات شوروی به مداخله نظامی بود.

شورشیان ضد کمونیست و مبارزین ضد اشغال کشور بیشتر از طرف ایالات متحده مورد پشتیبانی بودند. رابرت گیتس «مدیر پیشین سیا و وزیر دفاع اسبق آمریکا» در خاطراتش عنوان نمود که در پوشش سرویس اطلاعاتی آمریکا از شش ماه قبل از اقدامات نظامی شوروی در افغانستان، تهیه کمک‌های مالی به گروه‌های مجاهدین آغاز شده بود. رئیس‌جمهور جیمی کارتر با امضای یک سری دستورهای اجرایی در ۱۲ تیر ۱۳۵۸ (۳ ژوئیه ۱۹۷۹) به سیا اجازه انجام عملیات تبلیغاتی ضد رژیم کمونیستی افغانستان را داده بود. امریکائی‌ها و انگلیسی‌ها تجربه موفق کمونیست‌کشی و خفه کردن جنبش انقلابی را در اندونزی معیار خود قرار داده و در هم زمانی اشغال افغانستان و برآمدن جنبش انقلابی در ایران و قدرت یابی اندیشه‌های رادیکال در منطقه امریکائی‌ها و تئوریسین‌های فاشیست ماب را باین نتیجه رسانید که از ابزار دین ارتجاعی برای محافظت منطقه از انقلاب و همچنین برقراری یک کمربند سبز دورادور اتحاد جماهیر شوروی استفاده کنند که اشغال افغانستان و کودتای ضیاء الحق و ممانشات با برقراری جمهوری اسلامی اولین علائم رسمی آن بودند. در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) آمریکا شروع به آموزش مبارزین و هدایت تبلیغاتی از پاکستان نمود. سپس از (آغاز سال ۱۹۷۹) دی ماه ۱۳۵۷، مأموران سرویس اطلاعاتی ایالات متحده شروع به مذاکره با رهبران مبارز جهت مشخص شدن نیازهایشان کردند. یک ماه پس از آغاز تهاجم شوروی، مشاور امنیت ملی آمریکا، زیبگنیو برژینسکی شخصاً به پاکستان رفته و در ناحیه‌ای مجاور مرز افغانستان نزدیک گذرگاه خیبر خطاب به مجاهدان محلی گفت:

«ما از اعتقاد عمیق شما به خدا را آگاهیم و اطمینان داریم نبردتان همراه با موفقیت خواهد بود. آن سرزمین متعلق به شماست و روزی به آن باز خواهید گشت زیرا مبارزه‌تان به پیروزی منجر می‌شود و بار دیگر خانه‌ها و مساجدتان را باز خواهید یافت، زیرا هدف‌تان صحیح و خدا در کنار شماست.»

مطابق با اظهارات برژینسکی، سیا کمک مالی به مبارزان افغان را در ژوئیه ۱۹۷۹ (تیر یا مرداد ۱۳۵۸)، شش ماه پیش از هجوم شوروی به تصویب رسانید پس با این وجود پیش از تهاجم متعهد به پشتیبانی شده بودند اما سلاح پس از ورود رسمی شوروی فرستاده شد..

جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا معتقد بود که «تجاوز شوروی» نمی‌تواند رخدادی جداگانه در حوزه نفوذ جغرافیایی شوروی باشد چون در حقیقت یک تهدید پنهانی به نفوذ ایالات متحده در خلیج فارس است. آمریکا همچنین در مورد دسترسی شوروی به اقیانوس هند با اتخاذ ترتیبی با پاکستان نگران بود. ایالات متحده بیشترین گرایش را به پشتیبانی از نیروهای تحت رهبری احمد شاه مسعود داشت و پشتیبانی قابل ملاحظه‌ای از وی در سیاست ریگان موسوم به «عملیات گردباد» در ارتش و نیروهای اطلاعاتی وجود داشت. پشتیبانی اصلی مسعود توسط دو تن از تحلیلگران سیاست خارجی آمریکا، میسائیل جانز و جیمز ای. فیلیپس پایه‌ریزی شد. پشتیبانی این دو سبب کسب بیشترین سهم وی از سیاست ریگان در مورد جنگ شد. پس از لشکرکشی شوروی به افغانستان، دیکتاتور نظامی پاکستان، محمد ضیاءالحق شروع به پذیرش کمک‌های مالی از طرف قدرت‌های غربی به عنوان واسطه مستقیم در پشتیبانی از مجاهدین نمود..

به دنبال انتخاب رونالد ریگان به سمت ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱)، عمدتاً با تلاش گوست آورا کوتوس از مقامات سیا و چارلی ویلسون عضو کنگره اهل تگزاس، کمک به مجاهدین به واسطه رژیم ضیا الحق افزایش بیشتری یافت. در همین دوران نزدیکی چین به پاکستان. گرایش برخی سران پاکستانی به چین صورت گرفت که ظاهراً از چشم تیزبین ماموران سیا پنهان مانده بود.

ایالات متحده، بریتانیا و عربستان سعودی تقبل بیشترین پشتیبانی‌های مالی را به عهده گرفته بودند. اگرچه امروزه مشخص گردیده انبوه این کمک‌ها در واقع نصیب کارخانجات سازنده اسلحه آمریکا شده و در واقع پول مالیات دهندگان امریکائی و منابع ثروت کشورهای حاشیه خلیج فارس نصیب جنگ سالاران امریکائی و ثروت اندوزی رهبران طالبان و باند محلی همکار امریکائیان شده است. از طرف دیگر رژیم حاکم بر افغانستان کوشش‌های بسیاری در حوزه اجتماعی-سیاسی بعمل آورد تا حداقل پایگاه روشنفکری جامعه را بدست بیاورد. تحصیلات مجانی و گسترش شبکه آموزش و پرورش، حضور زنان در جامعه، اقدامات سلامت جامعه هرچند پایدار و همگانی نبودند از این گونه اقدامات بودند که ماحصل آن در دوران اخیر مشاهده شده است.

در سال ۱۹۹۸ برژینسکی در مصاحبه‌ای نشریه فرانسوی «لو نوول آبزرواتور» عنوان نمود:

«ما روس‌ها را مجبور به مداخله نکردیم، ولی تعمداً احتمال مداخله آنان را افزایش دادیم... که در این مورد انجام عملیات مخفیانه عالی‌ترین راه کار بود. این کار تأثیر بسزایی بر نقشه‌های شوروی در تله افغانستان داشت... روزی که شوروی رسماً تهاجم به افغانستان را آغاز کرد من به رئیس‌جمهور کارتر نوشتم که: «هم اکنون زمان آن است که یک جنگ ویتنام را به شوروی تقدیم کنیم. البته برژینسکی تأکید دارد که تا هفته بعد از تهاجم به افغانستان هیچ نیرویی به پشتیبانی از شورشیان افغان فرستاده نشد.»

دو سند غیر محرمانه پیش از تهاجم شوروی توسط کارتر به امضا رسید که در آنها از اختصاص پشتیبانی‌های مالی یا غیرنظامی به صورت مستقیم یا توسط کشور ثالث به شورشیان افغان تأکید شده بود که رسانه‌های سرمایه داری و وابسته تلاش نمایند از یکطرف وابستگی دولت چپگرا افغانستان که مستبد و مطیع و چاپلوس اتحاد شوروی بود را افشا و تأکید و از طرف دیگر تلاش شورشیان افغانستان در بازپس‌گیری اقتدار کشورشان را فارغ از اندیشه ارتجاعی قهقرائی آنان برجسته تر نمایند.

در همین رابطه کارتر در ۱۲ تیر ۱۳۵۸، مجوز اختصاص بودجه جهت پشتیبانی از مجاهدین مخالف دولت را که قسمتی از برنامه آژانس مرکزی اطلاعات (سیا) تحت عنوان «عملیات گردباد» می‌شد را صادر کرد. بعدها خانم کلینتون در یک سخنرانی رسمی که در حال حاضر در شبکه‌های اجتماعی دست بدست می‌شود رسماً اظهارداشت: «ما برای مقابله با شوروی اقلاده و طالبان را تاسیس کردیم و مورد حمایت قرار دادیم». نکته حائز اهمیت آن که اخیراً نیز آقای نتانیاهو نخست وزیر سابق اسرائیل اعلام نموده «امریکا در ظهور و حمایت از گروه‌های تندرو مثل طالبان همان اشتباهی را مرتکب شد که اسرائیل در باره حماس نمود و تلویحاً اشاره داشت که اسرائیلی‌ها برای مقابله با سازمان آزادیبخش فلسطین «الفتح» در تشکیل حماس دست داشتند»!.

آقای نتانیاهو همچنین روز چهارشنبه، ۲۷ مرداد، در فیس‌بوک خود نوشت که جان کری، وزیر خارجه وقت آمریکا، در سال ۲۰۱۳ او را به بازدید مخفیانه از افغانستان دعوت کرد تا به او نشان دهد که «چگونه آمریکا موفق شده که یک نیروی محلی نظامی خلق کند».

بر اساس اطلاعات کاگ ب، رهبری شوروی احساس میکرد حفیظ اله امین خود در بی‌ثباتی اوضاع در افغانستان نقش دارد. به دنبال کودتای امین و به طبع آن قتل محمدترکی، مقر کاگب در کابل هشدار داده بود که امین به دنبال راه‌اندازی «سرکوب‌های خشن و در نتیجه آن پاکسازی جناح مخالف است. شوروی اقدام به تأسیس کمیسیونی ویژه درباره افغانستان‌باشکرتریاستکاگب یوری آندروپف، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بوریس پونومارف و وزیر دفاع دیمیتری اوستینف نمود.

پس از اردیبهشت ۵۸ (آوریل ۱۹۷۸)، کاگب اطلاع داد که امین دست به تصفیه مخالفان از جمله طرفداران شوروی زده‌است. وفاداری وی به مسکو زیر سؤال رفته بود و در از سرگیری ارتباط دیپلماتیک با پاکستان و به احتمال جمهوری خلق چین مورد تردید واقع شده بود. به ویژه در ملاقات‌های محرمانه‌اش با جی. بروس آمستوتس کاردار سفارت آمریکا در کابل، زمانی که هنوز هیچ توافقی بین امین و ایالات متحده حاصل نشده بود، باعث گسترش شک و تردید در کرملین شد. اطلاعات کسب شده توسط مأموران کاگب در کابل آخرین دلایل را جهت حذف امین فراهم کرد. احتمال داده می‌شد که دو محافظ شخصی اش عوامل قتل رئیس‌جمهور سابق نور محمد ترکی بوده باشند و این تردید نیز وجود داشت که وی خود عامل سیا باشد. اگرچه عامل بودن وی هنوز هم مورد تردید است زیرا امین به صورت رسمی مکرراً وفاداری خود را به اتحاد شوروی نشان داده بود. ژنرال شوروی واسیلی زاپلاتین، مشاور سیاسی، در آن زمان ادعا نموده بود که چهار وزیر رئیس‌جمهور محمدترکی «که به احتمال قوی حفیظ اله امین نیز جز آنان بود» مقصر ایجاد بی‌ثباتی در کشور بودند.

به هر صورت در دهه ۵۰ شمسی (۷۰ میلادی)، اتحاد شوروی به راس بالاترین میزان تحکم در مقایسه با ایالات متحده دست یافته بود. چنانچه معاهده سالت ۱ جهت ایجاد همکاری‌های دو جانبه در مورد کاهش سلاح‌های اتمی و فناوری‌های میان دو

کشور به امضا رسیده بود. در دومین مرحله گفتگوها بین رهبر شوروی برژنف و ریاست جمهوری آمریکا کارتر برای بازنویس مجدد معاهده سابق با انعقاد معاهده ۲ سالت ۱۳۵۸ (می ۱۹۷۹)، سنای ایالات متحده این معاهده را به تصویب نرساند و عملاً به اجرا در نیامد که ظاهراً در اعتراض به حمله شوروی به افغانستان بود. این روال سرانجام نتیجه خود را نمایان ساخت و راه را برای نفوذ و در نهایت تهاجم نظامی به افغانستان جهت حفظ و تحکیم رژیم افغانستان و مداخله نظامی در آن کشور انجامید.

ورود نیروهای نظامی شوروی به افغانستان

در تاریخ ۶ جدی (دی ماه) ۱۳۵۸، با ورود لشکر ۱۴۰ ارتش سرخ به افغانستان، جنگ شوروی در افغانستان رسماً آغاز شد. با وخیم شدن اوضاع امنیتی، در ۴ دی (۲۵ دسامبر) تعداد زیادی از نیروهای هوای شوروی در کابل فرود آمدند. همزمان امین به دفتر ریاست جمهوری در کاخ تاج بیگ نقل مکان کرد، زیرا گمان می نمود این مکان امنیت وی را از تهدیدات تأمین می نماید. بنا به اظهارات سرهنگ توخارینف و مریمسکی، امین از تحرکات ارتش اطلاع کامل داشت، همچنین درخواست اعزام ارتش شوروی را به شمال افغانستان در ۲۶ آذر (۱۷ دسامبر) مطرح کرده بود. برادر وی و ژنرال دیمیتری چیانگف طی ملاقاتی با فرماندهی سپاه چهلیم پیش از آغاز تهاجم، اقدام به تعیین مسیرها و مکان های استقرار دسته های ارتش نموده بودند.

در ۶ دی (۲۷ دسامبر)، ۷۰۰ نفر از نفرات شوروی در یونیفرم افغانی، شامل نیروهای ویژه مراکز مهم دولتی، نظامی و ساختمان رادیو و تلویزیون در کابل به همراه هدف اصلی شان کاخ ریاست جمهوری «تاج بیگ» را تصرف کردند. در حمله به کاخ تاج بیگ و به صورتی که در برنامه حمله پیش بینی شده بود، رئیس جمهور حفیظ الله امین کشته شد. همزمان نیز سایر اهداف منجمله وزارت کشور تحت تصرف درآمدند.

فرماندهی ارتش شوروی در ترمذ، واقع در مرز ازبکستان با افغانستان، از طریق رادیو کابل اعلام کرد که افغانستان از سیطره حکومت امین رها شده است. بنا بر اظهارات پولیت برو (کمیته اجرایی حزب کمونیست) اتحاد شوروی به تبع معاهده دوستی، همکاری و حسن همجواری اقدام به گسیل نیرو به افغانستان نموده است و حفیظ الله امین توسط دادرسی که توسط شورای مرکزی انقلابی افغانستان صورت پذیرفت، اعدام شده است. روس ها از طریق «شورای انقلابی افغانستان» ببرک کارمل معاون سابق نخست وزیر و رهبر جناح پرچم را که به دنبال تصاحب قدرت توسط جناح خلق، به سمت کم اهمیت سفارت چکسلواکی تنزل مقام یافته و سپس عزل شده بود را به عنوان رهبری دولت جدید انتخاب نمودند که در حقیقت دست نشانده مستقیم شوروی بود. وی نیز بر حضور نظامی شوروی تأکید داشت.

نیروی زمینی شوروی در تاریخ ۶ دی (۲۷ دسامبر)، تحت فرماندهی مارشال سرگی سوکولف از جانب شمال وارد افغانستان شد. در تاریخ ۶ دی (جدی) ۱۳۵۸ خورشیدی، لشکر ۴۰ زرهی ارتش سرخ به افغانستان حمله کرد. مراحل ابتدایی اشغال کشور شامل اولین درگیری ها با گروه های متعدد مبارز بود. دسته های نظامی شوروی شکل هوایی و زمینی وارد کشور شده و به سرعت کنترل مراکز مهم شهری اعم از پایگاه های نظامی و تأسیسات راهبردی را در اختیار گرفتند. با این حال حضور نیروهای شوروی تأثیری بر آرامش کشور نگذاشت. در داخل تشدید احساسات ملی گرایانه باعث تشدید ناآرامی ها می شد. ببرک کارمل ریاست جمهوری جدید افغانستان به علت افزایش ناآرامی و درگیری ها و به دلیل عدم اعتماد نسبت به ارتش افغانستان که ناکارآمدی خود را در مبارزه با اغتشاشات ثابت کرده بود، از سپاه چهلیم تقاضا داشت که خود پا به میدان گذاشته و شورش ها را سرکوب نماید. به این ترتیب قوای شوروی خود رسماً اقدام به مبارزه علیه فعالین شهری، نیروهای

قبیله‌ای (که در اصطلاح محلی لشکر نامیده می‌شدند) و برخی مواقع نیز متمرکبین در ارتش افغانستان نمود. تا این زمان جنگ به شکل دیگری گسترده شده بود. ارتش شوروی شهرها و محورهای اصلی مواصلاتی را تحت تصرف خود درآورده بود، در حالی که گروه‌های مجاهدین در قالب جنگ‌های چریکی به دسته جات کوچکتر تقسیم شده بودند. تقریباً ۸۰ درصد کشور از کنترل دولت خارج شده بود. دسته‌های نظامی در مناطق استراتژیک در شمال و شمال شرق به خصوص در امتداد جاده منتهی به کابل مستقر شده بودند. در غرب، شوروی با قدرت سعی بر جلوگیری از نفوذ از ایران داشت و نیروهای ویژه آنان عملیات مخفیانه‌ای در خاک ایران در پایگاه‌های مشکوک به حضور مجاهدین انجام می‌دادند. ب مناطق نورستان در شمال شرق و مناطق هزاره جات در ارتفاعات مرکزی افغانستان، تقریباً با توسل به درگیری و زد و خورد غیرقابل نفوذ بودند و می‌توان گفت که روال مستقلی در آنجا جریان داشت. بین سال‌های ۱۳۵۸ و ۶۴ (۱۹۸۰ و ۱۹۸۵) عملیات متعددی توسط روسها و ارتش محلی در دره استراتژیک دره پنجشیر صورت پذیرفت لیکن تأثیری بر کنترل دولت در این منطقه نداشت. همچنین عملیات سنگینی در ولایات همسایه پاکستان که شهرها و پاسگاه‌های مرزی دولتی تحت تسلط مجاهدین قرار داشت، رخ داد. حملات سنگین شوروی باعث شکستن محاصره‌ها می‌شد اما مجاهدین مرتباً جهت پاکسازی و باز پس‌گیری سرازیر می‌شدند. در غرب و جنوب، درگیری‌های بیشتری وجود داشت به جز در شهرهای هرات و قندهار که همیشه تا اندازه‌ای با مقاومت تحت کنترل بودند.

واقعیت آن بود که شوروی از قبل خود را برای نقش فعال در مبارزه با شورشیان آماده نکرده بود و تصور نمی‌کرد که درگیر یک جنگ طولانی مدت شود و براین تصور بودند که نیروهایشان بیشتر به قدرت و استحکام ارتش افغانستان و تأمین امنیت شهرهای بزرگ و خطوط ارتباطی و ترابری کمک خواهند نمود. بهمین علت عموماً سعی بر پایین نگه داشتن حضورشان داشت به این جهت بیشتر ارتش افغانستان را پشتیبانی می‌کردنما در عمل حضور ارتش شوروی در کشور اثر معکوس به دنبال داشت و به عوض تأمین آرامش، باعث گسترش فعالیت، قدرت‌گیری و شمار مجاهدین شد. در ارتش افغانستان نیز جریان فرار از خدمت و گریز از درگیری‌ها وجود داشت به خصوص که در نبردها، نیروهای شوروی آنان را به شکل پیاده‌نظام مورد استفاده قرار داده و خود در خودروهای زرهی و توپخانه‌ها مستقر می‌شدند. وجود این دیدگاه که سربازان افغان را سطح پایین و بی‌فایده تلقی می‌کرد، موجب تضعیف روحیه آنان می‌شد زیرا بسیاری از نیروهای افغان نه به جهت طرفداری و گرایش به دولت و مرام آن، بلکه صرفاً برای حقوق‌های ماهیانه ارتش گرد آمده و انپیزه ملی برای دفاع از حاکمیت و دولت و کشور نداشتند. در این مرحله ارتش شوروی جهت سرکوب شورش‌ها اقدام به اجرای سه استراتژی نمود

1- ارباب و کشتار جمعی به هدف آشفته نمودن مناطق با استفاده از بمباران‌های هوایی که کارآمد تر از عملیات زمینی بود که منجر به نابودی دهکده‌ها، احشام و محصولات زراعی می‌شد که هدف آن از بین بردن روستاهای نزدیک به مقرهای چریک‌های مجاهد یا مشکوک به حضور یا یاری‌رسانی به آنان بود که مبادرت به یورش به دسته‌های شوروی و کاروان‌های نظامی می‌نمودند. مردمان محلی نیز ناچار به انتخاب فرار از خانه و محل زندگی‌شان یا مرگ در زیر بمباران بمباران روزانه بودند که زندگی در آن مناطق را غیرممکن ساخته بود. با توجه به گریز اجباری مردم از محل سکونتشان، شوروی امید به محرومیت گروه‌های مقاومت از پشتیبانی و سلب امنیت پناهگاه‌هایشان داشت.

2- اقدام به تخریب درونی گروه‌های مجاهد و مبارز از طریق نفوذ جاسوسان به درون گروه‌های مقاومت و کسب اطلاعات و پرداخت رشوه به قبایل و سران محلی جهت دست کشیدن از انجام تحرکات نظامی بود و در نهایت امر شوروی با توسل بر تهاجمات نظامی در داخل قلمروی چریک‌های مقاومت سعی بر ریشه کنی و تحدید حوزه نفوذ آنان داشت. تجسس‌های

کلاسیک و انهدام به وسیله هلیکوپترهای میل ۲۴ که اقدام به پوشش نیروهای زمینی و خودروهای زرهی می نمودند، انجام می پذیرفت.

3- استفاده از نیروی خاد (خدمات امنیت دولتی_ سرویس امنیتی افغانستان) برای جمع آوری اطلاعات، نفوذ در گروه‌های مجاهدین، پخش اخبار و اطلاعات کاذب، رشوه به نیروهای مسلح قبایلی و سازماندهی یک نیروی نظامی وابسته به دولت بود. هرچند که ارزیابی عملکرد موفقیت خاد در نفوذ به گروه‌های مجاهدین دشوار است، لیکن این اتفاق نظر وجود دارد که نفوذ این دستگاه به بسیاری از پایگاه‌های گروه‌های مقاومت در افغانستان، پاکستان و ایران با موفقیت همراه بوده است. خاد تصور می نمود که موفقیت ویژه‌ای در روشن نگاه داشتن آتش اختلافات سیاسی میان گروه‌های مقاومت دارد اما نتایج بی فایده‌ای بعضاً بروز می نمود. خاد بارها اقدام به ایجاد موافقتنامه‌های بی طرفی جهت جلوگیری از جهت گیری‌های سیاسی در قبایل مختلف نمود که البته مواردی از موفقیت در حفظ وفاداری برخی از آنان به چشم می خورد اما بسیاری از این موارد بی ثبات و زودگذر بودند. سرنوئی، نیروی نظامی ژاندارم تحت کنترل خاد، نتیجه دره‌می در جنگ می داد. حقوق مکفی و اسلحه مناسب باعث جذب تعداد زیادی نیروی تازه نفس می شد، هرچند که امکان داشت که لزوماً این افراد طرفدار نظام کمونیستی نباشند. در طرف دیگر ماجرا مسئله‌ای که به چشم می خورد این بود که بسیاری از نیروهای جذب شده در حقیقت از اعضای گروه‌های مجاهد بودند که جهت تحصیل پول و سلاح و دسترسی به مهمات و در عین حال جمع آوری در مورد عملیات آتی به عضویت سرنوئی درآمد بودند.

قیام ملی بر علیه حضور شوروی

در سال‌های پایانی دهه ۵۰ در دهه ۶۰ خورشیدی (دهه ۱۹۸۰)، جنبش مقاومت افغان با پشتیبانی ایالات متحده، پاکستان، ایران، عربستان سعودی، بریتانیا، مصر، جمهوری خلق چین و سایر کشورها با تحریک احساسات بین‌المللی جهت مقاومت در برابر ارتش مجهز و پر هزینه شوروی عملاً عالم گیر شده بود و سیل داوطلبان مسلمان از سراسر کشورهای اسلامی به افغانستان روانه شده بودند. آمریکا می دید که در حقیقت جنگ افغانستان به یک نبرد تمام عیار جنگ سرد بدل گشته و بدین ترتیب پیرو برنامه گردباد، و ایجاد کمربند سبز « جنبش های ارتجاعی مذهبی » سیا اقدام به یاری رسانی به نیروهای درگیر به واسطه سرویس اطلاعاتی پاکستان می نمود. این موضوع به یک جریان « عربی - افغانی » بنام « القاعده » تبدیل شده بود که پدیده‌ای مشابه فعالیت مبارزین افغان در کشورهای اسلامی_عربی، باعث ظهور مبارزانی شد که به خاطر پول یا مسائل اعتقادی برای جهاد با نیروهای کمونیست راهی افغانستان می شدند. برجسته ترین شخصیت در این میان جوانی سعودی به نام اسامه بن لادن بود که گروه عرب وی سرانجام با نام القاعده دارای شهرت بین‌المللی شد. جنگ باعث به وجود آمدن رهبران مطرحی شده بود که بعدها در عراق، سوریه، لبنان، لیبی و کشورهای افریقائی و آسیائی نهضت های ارتجاعی داعش و بوکوحرام را براه انداختند. بررسی های تاریخی منطبق با جنگ های چریکی نشان می دهد جنبش مقاومت افغان در هرج و مرج زاده، گسترده و بر آن اساس پیروز شد و بدین ترتیب شیوه مشخصی را نیز برای حکومت کردن نیافت.

گفته می شود که تمامی منازعات با پشتیبانی و دستمزدهای جنگ سالاران محلی صورت می پذیرفت. چنان که درگیری‌ها گسترده تر می شد، پشتیبانی‌های خارجی و پیوستگی بیشتر سایر مناطق نیز افزایش می یافت. پس همواره، رشد و فعالیت سازمان مجاهدین و گسترش فعالیتشان به ازدیاد پایگاه‌ها می انجامید. بر اساس تخمین‌های اولیه با گذشت پنج سال از آغاز جنگ بیش از چهار هزار پایگاه وابسته به مجاهدین شکل گرفته و مشغول به فعالیت بودند که بیشترشان به یکدیگر مرتبط و با هفت حزب عمده مستقر در پاکستان که در عمل منبع تأمین و نظارت و رهبری ایشان بود، در ارتباط بودند. فرماندهان عمده حدود بیش از ۳۰۰ نفر و چندین پایگاه و حداقل یک ناحیه یا یک واحد را تحت کنترل داشتند. در راس سازمان بزرگان

روحانی دارای نقش و جایگاه ویژه و فعالی بودند. عملیات‌های متعدد و گسترده‌ای در حوزه فعالیت احمد شاه مسعود، مشهورترین فرمانده مجاهدین در دره دره‌پنجشیر در شمال کابل صورت می‌پذیرفت. احمدشاه حداقل حدود یک صد هزار نفر دسته مسلح را تا پایان جنگ آموزش داده و کنترل وسیعی بر مناطق تاجیک‌نشین شمال شرق افغانستان تحت هیئت سرپرست شمال داشت.

در ماه مارس ۱۹۸۵ (اسفند ۱۳۶۳ یا فروردین ۱۳۶۴)، دولت ایالات متحده هدف دست یابی به پیروزی مجاهدین را به تصویب رساند. بعد از سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) سیا و آی اس آی (سرویس اطلاعاتی پاکستان) مجاهدین را ترغیب به حمله به مکان‌های نظامی دولتی می‌کردند. تحت هدایت آموزشی مدیر سیا، ویلیام کاسی، سیا آغاز به برنامه‌های آموزشی تکنیکی در تهیه خودروهای انفجاری و ترور اشخاص و هجوم به داخل خاک شوروی با عبور از مرز. آی اس آی و گروه عملیات ویژه ارتش پاکستان فعالانه در نماز عاتوهمچنین در همکاری با نیروهای یوژهارت‌ش آمریکا و سیا، سرویس ویژه هوایی بریتانیا به پشتیبانی از مجاهدین اقدام نمود.

پاکستان نه فقط در رابطه با تجاوز شوروی که بنا بر سیاست‌های منطقه ای خود و در چنگ گرفتن افغانستان در پشتیبانی از مجاهدین مستقیماً نقش عمده‌ای در عقب‌نشینی نهایی نیروهای شوروی از افغانستان ایفا کرد و مستقیماً حتی وارد فاز درگیری هوایی با نیروهای دولتی افغان و شوروی شد و افغانستان در عمل به میدان رویارویی بزرگ غرب با شوروی و محل آزمایش سلاح‌های مخرب شده بود که آثار مخرب زیست محیطی آن تا دهها سال دیگر به مردم افغانستان تحمیل شده است.

تجهیز مجاهدین در مقابل مناطق غیر پشتون مشکل بسیار متفاوتی را به وجود آورد. پیش از تهاجم شوروی محدودی از مناطق غیر پشتون دارای سلاح گرم بودند. به زودی با آغاز جنگ آنان دارای بیشترین آمادگی نسبت به گروه‌های ارتشی یا ژاندارمری که دارای ضعف بوده یا در کمین شان نشسته بودند، شدند. فروش بین‌المللی سلاح و پشتیبانی ارتش‌های خارجی گروه‌های محلی را متمایل به دستیابی به مناطقی اخیر می‌نمود. مجاهدین از عملیات خرابکارانه نیز بهره می‌گرفتند. در بیشتر موارد عملیاتی از این قبیل اهدافی چون اخلاص و انفجار در خطوط انتقال برق و لوله‌های حامل مواد، ایستگاه‌های رادیویی، ادارات دولتی، فرودگاه‌ها، هتلها، سینماها و مواردی از این دست را دنبال می‌نمود. در سال‌های ۱۳۶۳ الی ۱۳۶۶ (۱۹۸۵ الی ۸۷) به‌طور میانگین در هر سال بیش از ۶۰۰ عملیات خرابکارانه بروز می‌کرد. در مناطق هم‌مرز با پاکستان، در هر روز به‌طور متوسط ۸۰۰ راکت از جانب مجاهدین پرتاب می‌شد. در حد فاصل میان فروردین ۱۳۶۴ و اسفند ۱۳۶۵ (آوریل ۱۹۸۵ و ژانویه ۱۹۸۷)، بیش از ۲۳'۵۰۰ خمپاره و مواردی از این قبیل به اهداف دولتی اثبات کرد. مجاهدین در محدوده و مجاورت روستاها مبادرت به انجام عملیات راکتی و موشکی می‌کردند و در عمل در حوزه توپخانه‌های شوروی قرار می‌گرفتند که این موضوع باعث در معرض خطر قرار گرفتن روستاییان می‌شد. مجاهدین همچنین اقدام به کاشت مین در سطح وسیع می‌نمودند و دائماً در حال سربازگیری از میان ساکنین محلی حتی کودکان بودند.

حملات مجاهدین بر روی اهداف نظامی و غیرنظامی از جمله تخریب پل‌ها، مسدود نمودن جاده‌های اصلی، حمله به کاروان‌های عبوری، قطع سیستم‌های انتقال الکتریکی و محصولات صنعتی و حمله به مقرهای پلیس و ارتش افغانستان و شوروی و پایگاه‌های هوایی تمرکز یافته بود. آنان همچنین دست به ترور صاحب منصبان دولتی و اعضای حزب دموکراتیک و تصرف پستهای مرزی و دورافتاده می‌زدند. گروه‌های مجاهد برای ترور، به‌طور متوسط سه الی پنج نفر را در اختیار داشتند. این افراد پس از ابلاغ مأموریتشان جهت ترور صاحب منصبان دولتی، به بازی در نقششان در زندگی روزمره مشغول و به بررسی جزئیات انجام کار پرداخته و در نهایت بهترین روش را برای انجام عملیات انتخاب می‌کردند. جهت انجام عملیات از

روش‌هایی از جمله تیراندازی به داخل اتومبیل، شلیک از داخل اتومبیل، تله انفجاری در مکان‌های دولتی یا منازل، استفاده از سموم یا کارگذاری ابزارهای منفجره و محترقه در اتومبیل، استفاده می‌شد. در سال ۱۳۶۴ (می ۱۹۸۵)، هفت حزب اصلی مبارز در پاکستان، به سبب ایجاد هماهنگی در انجام عملیات نظامی ضد شوروی و دولت افغانستان، اقدام به اتحادی در قالب هفت حزب مجاهدین نمودند. تا آخر سال ۱۹۸۵ (دی ۱۳۶۴)، گروه‌های فعال در داخل و اطراف کابل مبادرت به پرتاب راکت و هدایت عملیات ضد مواضع مورد نظر می‌نمودند.

در نوامبر ۱۹۸۶، محمد نجیب‌الله، رئیس سابق پلیس مخفی افغانستان «خاد»، به سمت ریاست جمهوری انتخاب و دولت جدید تشکیل شد. وی شخصاً به این جمع بندی رسیده بود که اعلام سیاست آشتی ملی را اعلام تا بلکه معطلات افغانستان کاهش یابد اما بدلیل حضور چندساله نجیب در ریاست پلیس مخفی بدنام افغانستان «خاد» و علیرغم میل باطنی نجیب به حل معضل افغانستان که کم در میان مردم نیز هوادارانی پیدا کرده بود، با توجه به کارشکنی‌های پاکستان و سران دست نشانده و جنگ سالارانی که منفعت خود را در جنگ و کشت تریاک می‌دانستند، هیچ‌کدام موجب محبوبیت و مقبولیت رژیم تحت پشتیبانی مسکو نشد و شورشیان را متقاعد به انجام مذاکره با دولت حاکم نکرد.

در اواسط سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷)، اتحاد شوروی اعلام کرد که قصد آغاز خروج از افغانستان را دارد. صبغت‌الله مجددی از جانب گروه‌های مجاهد در جهت کوشش برای دفاع از حقانیتشان و مشروعیتشان در مقابل رژیم دست نشانده مسکو، به عنوان ریاست دولت موقت اسلامی افغانستان منصوب شد. مجددی به عنوان رئیس دولت موقت افغانستان طی ملاقاتی با معاون رئیس جمهور آمریکا، جرج هربرت واکر بوش (بوش پدر)، به پیروزی مهمی برای جنبش مقاومت افغان نایل شد. به عقیده آنان شکست و کنار رفتن رژیم کابل، راه حل نهایی ایجاد صلح بود. این اعتقاد همراه با شدت یافتن بدگمانی مجاهدین نسبت به سازمان ملل، عملاً تضمینی بر خوداری ایشان از پذیرفتن هر گونه سازش سیاسی شد. بدون شک مجاهدین که تلفیقی از متحجرترین افشار عقب مانده و همچنین مبارزین میهنی بودند از پشتیبانی‌های نظامی خارجی وسیع آمریکا، عربستان، پاکستان و سایر کشورهای اسلامی بهره‌مند می‌شد.

ورود میخائیل گورباچف آخرین رهبر اتحاد شوروی به صحنه در اسفند ۱۳۶۳ (مارس ۱۹۸۵) و «تفکر جدید» وی در سیاست خارجی و داخلی مهم‌ترین عامل در عزم شوروی به خروج از افغانستان بود. گورباچف در تلاش جهت تغییر دوران رکود (که به سال‌های زمامداری برژنف اطلاق می‌گردد) و اصلاحات سیاسی-اقتصادی، با دو برنامه گلاسنوست و پروسترویکا، وارد عمل شد. وی همچنین در تلاش برای کاهش تنش‌های جنگ سرد با امضای معاهده کاهش سلاح‌های هسته‌ای میان برد در سال ۱۹۸۷ با آمریکا و دستور عقب‌نشینی سربازان شوروی از افغانستان که حضورشان باعث افزایش محکومیت‌های بین‌المللی شده بود، واکنش نشان داد. رویارویی و تنش با چین که منتهی به افزایش حضور نظامی در مرز با آن کشور شده بود یکی از بزرگترین اشتباهات برژنف بود. پکن شرط عادی‌سازی روابط را به بعد از تخلیه افغانستان (و برخی مسائل دیگر) موکول کرد. تخلیه وسیع نیروها از سرزمین‌های مختلف نشان از این بود که تصمیم به ترک افغانستان ناشی از یک تغییر عمده در سیاست خارجی شوروی بود. انجام مذاکرات غیررسمی برای عقب‌نشینی شوروی از افغانستان از سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۰-۱۳۶۱) شروع شد. در تاریخ ۱۵ آوریل سال ۱۹۸۸ (۲۶/۰۱/۱۳۶۷)، دولت‌های افغانستان و پاکستان با ایالات متحده و اتحاد شوروی موافقت نامه‌ای در ژنو سوییس برای خروج را مورد موافقت قرار دادند. سازمان ملل نیز انجام عملیات ویژه‌ای در همکاری و نظارت بر عقب‌نشینی نیروهای شوروی را تصویب کرد. از آن سو نجیب‌الله به تحکیم موقعیت سیاسی اش در تطبیق با خروج

شوروی پرداخت. در ۲۹ تیر ۱۳۶۶ (۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷)، خروج اولین گروه‌های از کشور اعلام شد. برنامه‌ریزی عقب‌نشینی نیروها شوروی توسط ژنرال بوریس گرومف فرمانده سپاه چهلیم طراحی شد.

از جمله موارد توافقات ژنو عدم مداخله آمریکا و شوروی در امور داخلی افغانستان و پاکستان و تعیین برنامه زمانی خروج بود. موافقت نامه مذکور تا تاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۶۷ (۱۵ فوریه ۱۹۸۹) که آخرین گروه از افغانستان خارج شد، حفظ گردید. رژیم نجیب‌الله با وجودی که در به دست آوردن پشتیبانی داخلی و به رسمیت شناختن بین‌المللی شکست خورده بود تا سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) مقاومت کرد اما به تدریج با تضعیف ارتش به ویژه دلیل فرار سربازان و افسران وارد مرحله جدید می‌شد که پیش از آن در دوران حضور شوروی سابقه نداشت و کابل با یک بن‌بست در ناکار آمدی سیاست و نظامی به رهبری نجیب‌الله می‌رسید، همچنین در طی این سه سال پس از عقب‌نشینی، چند دستگی و اختلاف در داخل دولت و پیوستگی با مخالفان خود مزید بر علت و رو به افزایش شده بود. واقعیت عقب‌ماندگی ساختاری جامعه افغانستان و مشکلاتی که امروزه «اتنیکی» نامیده می‌شوند و همچنین طرح ملت - دولت سازی وارداتی شوروی، فقدان رابطه فرهنگی رژیم با مردم در قالب مردم سالاری باعث سقوط نجیب شدند اگرچه برخی اقوال بر آن است که مشکل اصلی در شکست نجیب‌الله، خودداری حکومت جدید روسیه از نرساندن محصولات نفتی در سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) به دلایل سیاسی منجمله عدم تمایل دولت یلتسین به پشتیبانی از کمونیست‌های سابق الحمايه، مؤثرترین مانع در سقوط دولت وقت کابل بود. از سوی دیگر اعلام وفاداری ژنرال عبد الرشید دوستم و نیروی ازبک تحت فرمانش در اسفند ۱۳۷۰ (مارس ۱۹۹۲) به نفع مجاهدین، سقوط نجیب‌الله را شدت بخشید و ضربه نهایی را وارد ساخت و سرانجام در فروردین ۱۳۷۱، نجیب‌الله و دولت کمونیست شکست خورده و حاکمیت به گروه‌های مجاهدین واگذار شد. عملکرد نا متقارن و چنددستگی تاریخی افغان‌ها و فساد رهبران مجاهدین که کشور را همچون حرمسراه‌های شخصی یافته بودند موجب شقه شدن مجاهدین و اوج نارضایتی مردم شد که در این میان گروه طالبان با زیرکی و درک ناکارآمدی نظام مجاهدین با کمک دوباره پاکستان بیک باره سربرآورد و همچون طاعون سراسر افغانستان را در هم درید بطوریکه پس از خروج شوروی از افغانستان که عملاً نوعی شکست بشمار می‌رفت طالبان در سال ۱۳۷۵ افغانستان را فتح و عبدالعلی مزاری رهبر قوم هزاره را که شیعه بود از هلی کوپتر به بیرون پرتاب و ژنرال نجیب را نیز مثله و بدار اویختند. عملکرد ضدبشری مستند به برداشت سنت گرایانه اسلام اماراتی جهان را بر علیه طالبان برانگیخت چرا که عملکرد ۵ ساله طالبان بیش از همه دوران اشغال کشتار و نارضایتی آفریده بود زیرا نیروهای اشغالگر روسی و همچنین دولت حاکم حداقل در زندگی روزمره و چگونگی زندگی مردم دخالت نمی‌کردند و آزادیهای اجتماعی ظاهری نیز وجودداشت اضافه بر این وجود دهها گروه و گروهک تروریستی به زعامت القاعده افغانستان را به دانشگاه تروریست پروری جهانی تبدیل که حاصل آن حمله به ساختمان تجارت جهانی در آمریکا «که ناگفته‌های پنهان این ماجرا بسیار است» که جهان را متحیر ساخت. با همین علت و اجرای سیاست‌های نوین جنگ سالاران کاخ سفید، آمریکا در سال ۱۳۸۰ به افغانستان حمله کرد و طالبان هزیمت نمودند اما طالبان با کمک سازمان امنیت پاکستان مجدداً در سال ۲۰۰۶ با سازماندهی مجدد در صحنه افغانستان ظاهر شدند. مستندات تاریخی نشان دهنده آن است که مبلغان و طراحان محلی پشت پرده طرحی که در اوت سال ۲۰۰۰ توسط بیل کلینتون برای برقراری رابطه با طالبان طراحی شده بود عبارت بودند از «حامد کرزی، محمد اشرف غنی و زلمی خلیل‌زاد». بر اساس آن طرح قرار بود کرزی به‌عنوان نخستین سفیر «امارت اسلامی» طالبان در واشنگتن تعیین شود. اگرچه حمله القاعده به نیویورک و واشنگتن باعث شد آن طرح در آن موقع اجرا نشود اما سیر حوادث بعدی نشان داد مثلث کرزی، غنی و خلیل‌زاد موفق شد نقش مهمی در تعیین سرنوشت افغانستان به دست آورد. در وقایع اخیر نیز خلیل‌زاد مبتکر معاهده آمریکا-طالبان در دوحه بود. غنی نقش خنثی‌کننده نیروی مقاومت افغانستان را بر عهده گرفت و کرزی اکنون به‌عنوان ریش‌سفید محلی سابقه دار پشتون در صدد است با ارئه رهنمودهای مشعشعانه و همراه کردن جند گروه و سازمان بی‌ریشه بی‌هویت فاسدان در کابل، راه را برای سلطه طالبان هموار کند.

بنابراین شک نداشته باشید آمریکا از طریق همین لابی که در آمریکا هم پایگاه دارد امارت اسلامی طالبان را به رسمیت بشناسد و طرح کلینتون را پس از دو دهه، تحقق بخشد. بهمین علت افغان های سیاسی معتقدند مثلث خلیل زاد- کرزای و غنی که هر سه پشتون هستند ویرانگر افغانستان بوده اند. همین مثلث را با مثلث بیق ایران در بحبویه انقلاب 1357 « بنی صدر- یزدی و قطب زاده » مقایسه کنید. استقرار نظام جدید حکومتی بنیاد گرفته بر حاکمیت مجدد پشتون ها و فساد سازمان یافته برهبری « کرزای -خلیل زاد - غنی و سایرین » ، چندپارگی جامعه را بشدت افزایش و تبلور کاریکاتوری دمکراسی در اوج شبکه های اجتماعی و صحنه رقص و آواز بی پشتوانه مردمی بود .

مردمی که از جنایات طالبان منجر بودند این بار شاهد اوج ناامنی بودند . خواسته برحق مردم امنیت ، آزادی و نان بود . در این دوران افغانستان شاهد ظهور افرادی همچون صبغت اله مجددی ، گلبدین حکمتیار ، کرزای ، غنی پشتون و ژنرال دوستم ازبک و عبدالله تاجیک در هرم فرماندهی نالایق بودند. کم کم این ناراضیتی بعنوان انگیزه اصلی سازماندهی مجدد طالبان از طرف سازمان امنیت پاکستان شده بود . از طرف دیگر پاکستان کشوری که زمانی بخشی از نیروهای غرب و جهان سنی برای مقابله با شوروی بود و نقش توزیع کننده امکانات و لجستیک آن و البته منافع سرشار اقتصادی از قبل آن را داشت، در این مرحله خود را در برابر تحولات جدید و منافع از دست رفته تنها می بیند و از طرفی با هرج و مرجی که پس از سقوط کابل رخ می دهد احتمال بازگشت افغانستان به همان مسیر سنتی خود که با پاکستان سر ناسازگاری داشت نظیر موضوع خط دیورند و پیوند سنتی افغانستان با هند وجود دارد لذا پاکستان از این مرحله است که وارد کارزار می شود و با جذب نیروهایی از بدنه ی مجاهدین سابق و البته پشتون های نواحی قبایلی پاکستان که با اقوام پشتون افغانستان یک قوم و قبیله اند طالبان را برای ایجاد موازنه و حتی برتری بر هند شکل می دهد. این نیروها بر دو پایه شکل می گیرند، نخست ایدئولوژی اسلامی و دیگر قبایل شرقی پشتون. این طرح با حمایت گسترده عربستان و امارات که قصدشان ایزوله کردن ایران در نواحی شرقی و ایجاد کانون خطر برای آن است همراه می شود. لذا از سال 2006 مجدداً تحرکات طالبان این بار در اشکال مختلف نظامی - دیپلماسی نمود پیدا کرد. شکل بندی قدرت در منطقه خاورمیانه ، جنگ یمن ، سرکوب داعش و قدرت گیری نظامی ایران از دیدگاه جناح عربی- امریکائی نیز در ظهور مجدد طالبان تاثیر گزار بود . جالب اینکه در این دوران از یکطرف شاهد تشکیل بلوک نظامی عربستان - امارات در یمن و لیبی و سوریه و از طرف دیگر بلوک نوظهور ترکیه - قطر در رابطه با طالبان و افغانستان شدیم. برخورد کشورهای حاشیه خلیج فارس به رهبری عربستان با قطر و اخراج قطر از دایره آنان عملاً قطر را به ترکیه و اخوان المسلمین نزدیک ساخت

نقش استراتژی امنیت ملی آمریکا در افغانستان :

افغانستان به عنوان قلب آسیا زمینه تحکیم نفوذ آمریکا در مرکز استراتژیک آسیا (نقطه تلاقی منابع استراتژیک روسیه، چین و ایران به عنوان کشورهای که هژمونی آمریکا را به چالش کشیده اند) را فراهم خواهد کرد. کنترل تحرکات سیاسی کشورهای منطقه که برخی از آنها هسته ای اند و در عین حال به دلیل پتانسیل هایی که این منطقه برای پناه دادن و رشد گروه های تروریستی دارد و همچنین مساعد بودن این کشور برای کشت و قاچاق مواد مخدر و نیز وجود ذخایر عظیم انرژی نفت و گاز و آب (آسیای میانه، خزر و خلیج فارس)، فرصت راهبردی مساعدی برای بهره برداری عظیم از پروژه های نظامی (گسترش تسلیحات)، سیاسی (طرح خاورمیانه بزرگ و تثبیت تفوق و هژمونی آمریکا) و اقتصادی (کنترل و بهره گیری از منابع عظیم انرژی منطقه) جهت تدوین کنندگان استراتژی نوین امنیت ملی ایالات متحده برای قرن 21 خواهد بود. مهم ترین اهداف آمریکا در تغییر استراتژی در افغانستان عبارتند از: جدا کردن طالبان از القاعده، شریک سازی طالبان در قدرت، توجه احتمالی به بازسازی افغانستان و تقویت دولت بعد از طالبان -زمینه سازی برای دستیابی به پایگاه های نظامی دائمی

برای ارتش آمریکا و ناتو. تحریک ارتش بعدی افغانستان برای تحرکات بر علیه ایران در مرزهای شرقی و در نتیجه گسیل داشتن بخشی از نیروهای نظامی ایران بشرق و کاهش فشار نظامی ایران در جنوب بخصوص عراق و یمن ، تهدید مرزهای جنوبی چین و شوروی و حتی گلنگ پاکستان از طریق ادعای طالبان بر مرزهای قبل از قرارداد دیورند

تهدیدات و تأثیرات منفی تحولات افغانستان بر امنیت ملی ایران

نگرانی ایران از حضور نیروهای غربی به خصوص آمریکا در جوار مرز خود شامل آسیب پذیری ایران به دنبال حضور نیروهای آمریکایی و طالبان در افغانستان افزایش یافته بود زیرا ایران از یک سو در قسمت غرب و شمال غرب با محور اسرائیل، ترکیه و آذربایجان روبه رو و در قسمت مرزهای شمالی رژیم حقوقی دریای خزر حل نشده و در شرق کشور به خصوص بعد از تجربه ی نسبتاً موفق ایالات متحده در افغانستان میتوان گفت نفوذواشنگتن در شرق کشور هم توسعهی چشمگیری یافته است. در جنوب و در خلیج فارس هم آمریکا حضور مستقیم نظامی دارد و در غرب نیز در عراق مستقر می باشد. تهران به نوعی خود را در محاصره ی نظامی کامل ایالات متحده می بیند و می داند علی رغم پیشرفت های محسوس در صنایع نظامی نمی تواند پاسخگوی تهدیدات نظامی یک قدرت مسلط دنیا باشد. گفته می شود آمریکا و غرب برنامه ی بلند مدتی برای منطقه طراحی کرده اند و در حال حاضر هیچ گروه قدرت مند منطقه ای و فرا منطقه ای وجود ندارد که در قالب یک اتحاد نیرومند در برابر آمریکا و غرب بایستد. این برنامه در قالب طرح جدید آمریکا موسوم به خاورمیانه ی بزرگ تبلور یافته بود.

حمله ی آمریکا به افغانستان زمینه های عملی حضور ناتو در چارچوب گسترش ناتو به شرق را فراهم نمود. همچنین در مناسبات تهران با آسیای مرکزی، روسیه و قفقاز اختلال ایجاد خواهد کرد. باید تصریح نمود که ایالات متحده پروژه مهار تهران از طریق انزوای کامل این کشور را دنبال می کرده لذا بعید نیست که در پس ماجرای فعلی واگذاری نقش امریکادر مرزهای شرقی به طالبان باشد.

اهداف امریکا در خروج ناگهانی :

برای بررسی دقیق تر تحولات چند هفته اخیر باید به زمانی که زلمای خلیلزاد افغانی تبار پشتون و یارگار کرزای و غنی که به عنوان نماینده دولت آمریکا و هیات اعزامی از سوی دونالد ترامپ در سه سال قبل مذاکرات با طالبان را در دوحه قطر آغاز کردن بازگردیم. نکته ای ویژه این رویداد آن بود که در مذاکرات، دولت افغانستان غایب بود. در حقیقت آمریکای ترامپ دولت افغانستان را برای شرکت در پروسه صلح در دوحه قابل ندانست و بازی ندا یا شاید هم بدلیل همدستی مثلث خلیل زاد – کرزای – غنی حضور دولت افغانستان در مذاکرات لزومی نداشت؟! ماهیت این مذاکرات به معامله ای شبیه بود که فروشنده از ابتدا در روند چانه زنی ها حضور نداشته و سرانجام هم معامله میان واسطه و خریدار امضاء شده است. حتی بعد از آن هم با روی کار آمدن بایدن اوضاع فرق نکرد، فقط رئیس جدید کاخ سفید افغان ها را غافلگیر کرد.

از جمله مواردی که در طول مذاکرات دوحه بر آن تاکید می شد، تقسیم قدرت در افغانستان و ارائه سهمی از آن به طالبان بود، اما گویا در پشت پرده آن مذاکرات طالبان همه قدرت را یکجا طلب کرده بوده و مدعی بوده حتی در صورت تقسیم سهم باید خود طالبان نحوه تقسیم بندی را مشخص کند و تسریع در اشغال پایتخت هم به همین منظور صورت گرفت بنابراین از آنجا که دولت افغانستان نه تنها در طول مذاکرات حضور نداشت که حتی در جریان توافقات صورت گرفته هم قرار نگرفت و بعید است اصل اسناد و توافقات دو طرف به دولت مرکزی در کابل انتقال یافته باشد. غافلگیری دولت و ارتش افغانستان از عقب نشینی شتابان و عجولانه آمریکایی ها چه دلیلی به غیر از این می توانست داشته باشد.

البته باید توجه نمود قصد اصلی امریکا از شکست ظاهری، استقرار یک حکومت خودکامه مذهبی در افغانستان که تمرکز را سامان دهد به قصد خیمه زدن در ضلع جنوبی چین و روسیه، مهار جنبش منطقه ای کشورهای مسلمان از طرق القاعده و طالبان، بررسی اوضاع و احوال فعلی نشان می دهد که دلایل خروج زودتر از موعد امریکا عبارت بوده است از:

1- ناکارآمدی سیاست صادرات دموکراسی و ملت سازی در کشوری چند قومی

2- انداختن معضلات افغانستان به دوش کشورهای همجوار نظیر روسیه- چین و ایران

3- فعالان جدید در بازی جدید طالبان نظیر نقش سازمان امنیت پاکستان «ISI»، نقش ترکیه از طریق قطر و ظهور اخوان المسلمین افغانی

4- درگیر ساختن بخشی از نیروی نظامی ایران در مرزهای شرقی و حتی در صورت لزوم تحریک طالبان به حمله محدود برنامه ریزی شده به ایران که در چنین صورتی با توجه به رابطه طالبان با ترکیه، افغانستان، عربستان و قطر عملاً جبهه اسلامی گسترده ای بر علیه ایران تشکیل خواهد شد

دلیل عدم مقاومت مردم و ارتش در مقابله با طالبان

1- نهادینه شدن فساد در حاکمیت و جامعه 2- فقدان انگیزه ملی چون طالبان نیروی خارجی متجاوز نبود

3- انفعال بسیاری قومیت ها با طالبان چون کرزای و غنی قومیت ها را به بازی گرفته بودند.

4- نابرابری و فقر دامن گیر و انجام نشدن وعده های آزادی و برابری اجتماعی و تصاحب یکطرفه قدرت و امکانات کشور تنطس گروهی خاص و غرب زده

5- اطلاع دولت و نظامیان از مذاکرات نهائی امریکا و طالبان بدون حضور نمایندگان دولت افغانستان برای انتقال قدرت به طالبان، هرگونه انگیزه مقاومت را از نظامیان و مردم سلب کرده بود.

نگاهی به نمایه زیر تفاوت های معنی دار چند شاخص توسعه ای افغانستان با کشورهای همجوارش را نمایش می دهد.

شرح	هندوستان	پاکستان	ایران	افغانستان	تاجیکستان	ازبکستان
جمعیت	1.400	225	82	39	9.5	33.5
میلیون نفر						
%دارندگان حساب بانکی	80	21	78	15	51	52

53	22	14	83	65	65	% دسترسی به اینترنت
72	72	67	70	75	60	% دسترسی به موبیل
13.6	11	13	50	21	37	% تعداد کاربران شبکه های اجتماعی
97	97	43	85	59	74	نرخ باسوادی کشور

• آمارها از زبان جهانی و صندوق بین المللی پول استخراج شده اند

آینده افغانستان چه خواهد شد :

از دیدگاه ما مردم مبارز افغانستان اگرچه با پیروزی مجدد طالبان شوکه و به خلسه فرورفته اند اما موج مبارزاتی چنددهه اخیر و به ویژه تجربیات جوانان در مهاجرت بایران و کشورهای دیگر و انتقال این تجربیات بداخل کشور و رشد آرام رسانه ها در دوره اخیر که باعث آشنائی عموم مردم از تحولات جهان شده بود ، منبهد حاکمیت طالبان را به چالش خواهد کشید.

خواسته مردم افغانستان صرفا در برقراری امنیت « که به جای خود از اولویت خاص برخوردار است » نمی باشد بلکه آزادی، نان و مسکن متضمن حداقل رفاه اجتماعی همراه با اشتغال و نقش زنان در جامعه مرد سالار جنگ ستیز خلاصه شده که طالبان نیروی تاریخی حلال این مشکلات نبوده و نخواهد بود لذا به سرکوب قوم ها خواهد پرداخت . فراموش نکنیم که در حمله اخیر طالبان بیشترین مقاومت در ایالات پشتون نشین نظیر قندهار و جلال آباد برخلاف سایر ایالاتی که تصور می شد بر علیه طالبان بپا خیزند ، صورت گرفت که این خود نشان می دهد پشتون ها نیز بسادگی طالبان را نخواهند پذیرفت اما با توجه به توافقات منطقه ای پیرامون بازگشت مجدد طالبان راه مردم افغانستان از پیش سخت تر و جبهه مقاومت نیز در حال حاضر ضعیف تر شده است . وظیفه مبرم انقلابیون و مبارزان ایرانی یاری رساندن بهر طریق به مردم افغانستان بخصوص مهاجران و پناهدگان افغانی و رفتار انسانی مبتنی بر حمایت است که در آینده نه چندان دور مبارزین ایران و افغان ناچارند در یک سنگر برای محو ارتجاع دینی قرارگیرند چرا که جغرافیای سیاسی کنونی منطقه بهم گره خورده و حل معضلات کنونی بدون هماهنگی و پشتیبانی منطقه ای مبارزان غیر ممکن است .

درس گیری از خروج ناگهانی امریکا

جنبش های اجتماعی- سیاسی و بویژه رهبران کشورها باید بدانند به مصداق ضرب المثل معروف « هرکسی از ظن خودش یارمن»، دل بستن به حمایت های جهانی و دوری گزینی از مردم سرانجامی چون محمدرضا شاه ، صدام ، لیبی، رهبران مارکسیست افغانستان و این آخری اشرف غنی را به همراه خواهد داشت چرا که دولت های غربی و شرقی بخصوص امریکا و انگلستان رهبران وابسته و دست نشاندۀ راهمچون کاغذ توالتی پندارند که پس از استفاده باید معدوم شوند. شاید در همین رابطه فعلی کنایه معنی دار رهبران چین به حکومت تایوان مبنی بر مذاکره و تسلیم بی پایه نباشد چرا که آنان نیز دل درگرو حمایت امریکا دارند غافل از اینکه آسیاب به نوبت روزگارانان نیز بسر خواهد آمد مگر از توانائی ملت و استفاده و بخود متکی

باشند . در واقع سیاست حکومت ها ، دولت ها و جنبش های انقلابی باید درون زا و با استفاده از تضادهای جهان سرمایه داری به منظور استفاده و بنفع مردم باشد و لاغیر

من فغان ازبک و ناله تاجیک کجا بیرم؟

من زداد پشتوو پتان کدام نی نوازم ؟

من هزاره بی تاب و توان را به که سپارم؟

من داد بیداد زمانه افغان کجا برم ؟

من داغ مادران هزاران شهید راه آزادی کجا نویسم ؟

من اجساد عزیزان مقاومت را کجا بخاک سپارم ؟

من خاکستر غلیائی انقلاب دفن شده را کجا بریزم ؟

من فریاد نوباوگان و دوشیزگان به غارت رفته را با کدامین آهنگ نغمه کنم؟

اینک خون عزیزان من ، سرخی پرچمی است که به اهتزازدرآمده

اینک خون عروسان غارتی ، رنگ دستمال گردن ما

کم مانده است سحر ، بیدار شوید

کم مانده است ظفر ، بانگ برآرید

باشد تا صبح چگونه دمد؟!

نابودباد ارتجاع منطقه و رژیم ملایان ایران و افغانستان

زنده باد همبستگی منطقه ای مبارزان ایران و افغانستان

جنبش انقلابی مردم ایران - 28 مردادماه 1400

ملاحظات ما:

1 - امپریالیزم انگلیس در سال 1839 میلادی به افغانستان لشکر کشی نمود و آن را به اشغال خود در آورد.

2 - قانون اساسی رژیم ظاهر شاه در سال 1964 میلادی به تصویب رسید. این قانون نیز مانند بقیه قوانین رژیم های ارتجاعی، در خدمت طبقه ستمگر بوده و دامی بود برای فریب مردم. رژیم های ارتجاعی تلاش می‌ورزند تا جایی که امکان دارد جنبش‌های توده‌ای را از طریق مسالمت آمیز به زنجیر بکشند و اگر این امکان وجود نداشت با قهر سرکوب می‌کنند. قانون اساسی سال 1964 میلادی (1343 خورشیدی) رژیم ستم شاهی نیز در این راستا طراحی گردیده بود. چنانچه چندین مرتبه جنبش‌های انقلابی و توده‌ای را قهراً سرکوب نمود که تعدادی زخمی و کشته به جا گذاشت و تعدادی روانه زندان گردیدند.

3 - زمانی که داود خان علیه ظاهر شاه در افغانستان کودتا نمود، اصلاً حزب کمونیستی در افغانستان وجود نداشت، بل که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بر پایه رشد و گسترش سرمایه کمپرادور بروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" فعالیت می‌نمود. داودخان شخصاً متمایل به جناح باند رویونیست پرچم(شاخه حزب دموکراتیک خلق افغانستان) بود، کودتای داودخان توسط سوسیال امپریالیزم "شوروی" و همکاری نزدیک "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" طراحی گردید و جامه عمل پوشید.

بعد از این که کودتا داودخان به پیروزی رسید، باند رویونیست "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تمام چوکی‌های دولتی از کابینه و ولایت گرفته تا ولسوالی‌ها را به خود اختصاص دادند.

"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تحت رهبری نور محمد تره کی یک حزب وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" بود که مبلغ و مروج ایده های رویونیستی بود، نه کمونیستی.

در سند آمده است که: «در سال 1973 داود بر علیه ظاهرشاه که در مسافرت بود کودتای آرام کرد و قدرت را بدست گرفت گفته می شود حزب کمونیست افغانستان از طریق شبکه نظامی خود او را در این کودتا یاری نمود.» تاکید از ماست

هر گاه به جریده خلق ارگان نشراتی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" مراجعه نمائید بخوبی مشاهده می‌کنید که این حزب، یک حزب اصلاح طلب اجتماعی است و اصلاً هیچ وجه مشترکی با کمونیزم ندارد. مهر کمونیست بر این حزب از طرف احزاب ارتجاعی جهادی و باداران غربی شان زده شد.

ما یقین کامل داریم که هدف نویسنده از همکاری "حزب کمونیست" با داود در زمان کودتای 1352 خورشیدی همانا همکاری "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بوده است.

4 - نویسنده سند فوق به خوبی نطفه‌های اولیه جنبش کمونیستی افغانستان را بیان نموده است، اما در ختم نتیجه‌گیری غلطی را ارائه نموده است.

همان طوری که نویسنده بیان نموده عبدالرحمن لودین اولین شخصیت کمونیستی می باشد که در یکی از کنگره های کمینترن شرکت نموده است، به همین علت او را عبدالرحمن بلشویک می‌نامند. متأسفانه که در این زمینه هیچ سند و مدرکی وجود ندارد. آنچه که مستند است، آنست که اولین حلقه که به مطالعات آثار کمونیستی در افغانستان پرداخت حلقه مربوط به عبدالرحمن محمودی فقید است. آن‌های جلساتی نیز داشتند. از محمودی فقید یک رساله بنام "مناظره با وجدان" باقی مانده است که در آن تا حدی ایده های کمونیستی را تشریح نموده است.

«ظهور علنی اندیشه‌های مارکسیستی در افغانستان، در دهه چهل خورشیدی» توسط "سازمان جوانان مترقی" مطرح گردیده است، نه توسط نورمحمد تره کی، ببرک کارمل و میر غلام محمد غبار. همان طوری که بیان نمودیم که تره کی و ببرک کارمل از جمله مبلغین رویونیزم در افغانستان بودند نه کمونیزم.

5 - در سند آمده است که: «حزب دموکراتیک خلق، «کپی برابر اصل حزب توده ایران» نیرومندترین گروه چپگرا در افغانستان بشمار می رفت.»

دقیقاً که «حزب دموکراتیک خلق کپی برابر اصل حزب توده ایران» بعد از مرگ استالین بود. اما "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نه تنها «نیرومندترین گروه چپگرا در افغانستان به شمار» نمی رفت، بلکه این حزب هیچ پیوندی با چپ نداشت و از لحاظ کمی بعد از جریان دموکراتیک نوین در ردیف دوم و سوم قرار داشت. در سال 1344 خورشیدی (1965 میلادی) بذرهایی که در دوره هفتم شورا افشانه شده بود، در وجود سازمان جوانان مترقی جوانه زد و به رشد خود ادامه داد، جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) تحت رهبری این سازمان به مثابه پیش رو ترین و در عین حال گسترده ترین جنبش ضد ارتجاع، امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم در افغانستان به مبارزات خود ادامه داد.

6 - شعله جاوید زیر نام "جریان دموکراتیک نوین" فعالیت می کرد، نه "جمعیت دموکراتیک نوین".

7 - فعالیت جریان دموکراتیک نوین در سال 1347 خورشیدی علنی گردید.

8 - سند در مورد جنبش چپ افغانستان این گونه نتیجه گیری نموده است:

«نگاهی به عملکرد چپ افغانستان نشان داده که چپ افغانستان نیز مشابه چپ ایرانی ماحصل ستیز طبقاتی داخلی و منبعث از ساختار اقتصادی کشور نبوده بلکه اندیشه وارداتی با ساختار وارداتی بوده زیرا چگونه می توان باورداشت در ساختار اقتصاد زراعتی افغانستان دهه چهل و حتی امروزه اندیشه شریف سوسیالیستی بتواند راهبرد مردمی شود که هنوز در تاروپود وجودشان ازدواج با دختران خردسال ده ساله و بچه بازی کودکانه شنیع متجاوزانه فتوای آمرانه دارد. با نگاه امروزین شاید اگر چپ افغانستان مستقل و عاقلانه رفتار می کرد باید از حکومت داود پشתיبانی او را برای فرایند توسعه و دمکراسی یاری می رساندند تا نهال آزادی شکل بگیرد و پروسه ملت - دولت در تغییر ساختار اجتماعی جامعه شکل گرفته آنگاه دست یازیدن به حکومت برای چپ معنی دار تلقی میشد.» تاکیدات از ماست

بحث فوق نیاز به بحث مفصل دارد. چون در این جا مجال بحث مفصل نیست، لذا تلاش می کنیم تا در این مورد کمی بحث را بشگافیم.

از زمانی که جامعه به طبقات تقسیم گردید، تاریخ جوامع طبقاتی همانا مبارزاتی طبقاتی است. هر گاه از سال های 1905 میلادی به این طرف نظری به مبارزات طبقاتی در ایران بیفکنیم بخوبی دیده می شود که مبارزات توده های زحمتکش در وجود جنبش مشروطه خواهان ایران جوانه زد و رشد سریع نمود، بذرهایی همین مبارزات طبقاتی بود که منجر به ایجاد حزب توده ایران گردید. در حقیقت حزب توده ایران از متن و بطن مبارزات طبقاتی در ایران سر بیرون نمود. و به همین ترتیب بذرهایی افشانه شده مبارزات مشروطه خواهان در افغانستان در دوره هفتم شورا در وجود "سازمان جوانان مترقی" جوانه زد و در سال های 1347 و 1348 خورشیدی به بزرگترین جنبش سیاسی در افغانستان تبدیل گردید. در همین سال ها ما شاهد شگوفایی جنبش دهقان و کارگران در افغانستان بودیم. اکثریت این جنبش ها توسط "سازمان جوانان مترقی رهبری می گردید.

متأسفانه که بعد از در گذشت استالین و تسلط رویونیزم در حزب بلشویک شوروی و دولت شوراهای، حزب توده ایران به رویونیزم غلطید و به انشعاب های متعددی رو برو گردید. اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) نیز از درون همین مبارزات در ایران سر بلند نمود و به زودی به یک نیروی قابل محاسبه در ایران تبدیل شد. اما اشتباهات و در بعضی مواقع انحرافات سربداران منجر به شکست قیام آمل در ایران گردید. زمانی که سربداران از لحاظ کیفی و کمی ارتقاء نمود و حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مانوئیست) را بنیان گذاری کرد، بطور

شایسته‌ای مبارزاتش را به پیش راند، از آنجائی که این حزب به رویونیوم پسا مارکسیزم - لنینیسم - مائونیوم غلطید، بزرگ ترین ضربه بر پیکر جنبش انقلابی ایران وارد نمود.

در افغانستان مبارزاتی جنبش انقلابی کشور حتی زمانی که رفیق اکرم یاری "سازمان جوانان مترقی" را رهبری می‌کرد، مسیر پر فراز و فرودی را پشت سر گذاشت. این سازمان اشتباهات عده‌ای را مرتکب گردید. در درون سازمان جوانان مترقی سنتریوم سمندر از یک سو و از سوی دیگر پاسیفیزم در مقابل خط درست و اصولی رفیق اکرم یاری قرار داشت. متأسفانه که بعد از کناره گیری رفیق اکرم یاری از مبارزات سیاسی، نه تنها پاسیفیزم در درون "سازمان جوانان مترقی" مسلط گردید، بلکه گرایش اکونومیستی داکتر فیض نیز خود را علناً نشان داد که در سال 1351 خورشیدی منجر به انشعاب در سازمان گردید و در سال 1352 خورشیدی علناً به اکونومیزم بورژوایی غلطید. در سال 1354 خورشیدی سازمان منحل گردید. بعد از انحلال سازمان جوان مترقی تمامی بدنه جریان دموکراتیک نوین اعم از انتقادیون و دفاعیون به پاسیفیزم غلطیدند. بعد از کودتای 7 ثور 1357 خورشیدی جنب و جوش تمامی بدنه این نیروها را فرا گرفت و با ایجاد سازمان های متعدد وارد کارزار مبارزه با کودتای چپان گردیدند. متأسفانه که بعضی از این سازمان ها مانند "سازمان رهایی افغانستان" با پذیرش خط تسلیم طلبانه طبقاتی به رویونیوم سه جهانی غلطید و آن را در مشعل رهایی تیوریزه نمود. و ساما بعد از جان باختن مجید علناً شعار جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را تیوریزه نمود، این سازمان نه تنها تن به تسلیم طلبی طبقاتی داد، بلکه تسلیم طلبی ملی را نیز پیشه نمود.

داود خان به هم کاری "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تحت رهبری مشاورین "شوروی" کودتا نمود، "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بطور همه جانبه با داودخان همکاری نمودند. حتی تعداد از انتقادیون جریان دموکراتیک نوین نیز با رژیم داودخان همکاری کردند. در این هم کاری وسیع و گسترده نه «نهال آزادی شکل» گرفت و نه هم «فرایند توسعه دموکراسی» در افغانستان شکل گرفت و نه هم می‌توانست شکل گیرد، زیرا رژیم جمهوری داودخان و در مجموع "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بر پایه رشد و گسترش سرمایه کمپرادور بروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" فعالیت می‌نمود و کاملاً یک رژیم وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" بود.

بزرگترین اشتباه به اصطلاح چپ افغانستان در همین همکاری نهفته بود، زیرا رژیم داودخان حتی در سطح رژیم امان الله خان نبود، بلکه یک رژیم کاملاً وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" بود. از سال 1352 خورشیدی الی نیمه سال 1355 خورشیدی داودخان کاملاً به ساز سوسیال امپریالیزم "شوروی" رقصید. تجار وابسته به غرب را کاملاً محدود نمود تا این که بورژوازی وابسته به غرب اعتصاب نمود و به مدت شش ماه کالاهای خود از گمرکات بیرون نکردند، این حرکت بورژوازی وابسته به غرب داودخان را کاملاً زیر فشار قرار داد. داودخان برای بیرون رفت از این معضل مسافرت های به کشورهای وابسته به امپریالیزم امریکا(عربستان سعودی، ایران و پاکستان) نمود و قراردادهای با این کشورها بست. این حرکت داود خشم سوسیال امپریالیزم "شوروی" را بر انگیخت و بالاخره منجر به کودتای 7 ثور 1357 خورشیدی گردید.

حرکت «مستقلانه و عاقلانه» چپ افغانستان باید بر این مبنا صورت می‌گرفت که اشتباهات، کمبودات و انحرافات سازمان جوانان مترقی را نشانی می‌نمود و از آن گسست می‌کرد و جنبه های مثبت آن تکامل می‌داد و با برنامه و اساس نامه مشخص وارد کارزار مبارزاتی می‌گردید. "چپ" افغانستان جای این که با برنامه اصولی خود حرکت نماید، متأسفانه که تعدادی از سازمان های "چپ" افغانستان هیچ‌گاه به فکر این خط نگردیدند، بلکه بعد از کودتای 7 ثور 1357 خورشیدی پا جای پای احزاب جهادی نهاد و با شعار انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی وارد کارزار مبارزه علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیزم "شوروی" و رژیم دست نشانده شان گردیدند. و همین دید و خط غلط بود که آنها را به دام تسلیم طلبی طبقاتی و ملی انداخت.

هر گاه "چپ" افغانستان دقیقاً می‌توانست جنبه‌های مثبت سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین را تکامل دهند و از جنبه های منفی آن گسست نمایند، با جرات می‌توان گفت که تاریخ افغانستان بگونه دیگری رقم می‌خورد. به همین ترتیب "چپ" ایران.

همکاری حزب توده ایران با خمینی و رژیم آخندی ایران نشانه‌ای روشن از خط و مشی تسلیم طلبانه و اصلاح طلبانه رویونیومی این حزب بود. حتی بقیه نیروهای چپ ایران(چریک های فدایی خلق اعم از اقلیت و اکثریت، اتحادیه کمونیست

های ایران...)) به استثنای سازمان پیکار ایران در جنگ ارتجاعی عراق و ایران جانب رژیم آخندی را گرفتند و حتی با بازو بندهای سرخ وارد میدان جنگ علیه عراق گردیدند. اما ثمره اش جز نابودی جنبش انقلابی ایران چیز دیگری را در پی نداشت.

9- اولاً در سند معمولاً اشتبهاً "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بنام "حزب کمونیست خلق افغانستان" بیان گردیده است. دوماً این که در سال 1978 میلادی کودتای خونین از طرف سوسیال امپریالیزم شوروی به همکاری افسران "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" راه اندازی شد.